

قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

ارگان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران

هادی بهزاد

زمشکلات طریقت عنان متا با یدل
که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

مردان راه و مشکلات طریقت

حوادث فراوانی را در برمی گیرد به-
تنهایی، ضایعات بیشماری در زندگی
سیاسی و اجتماعی ما بیابان آورده است و
قابلیت ها و استعداد های تابناکی را
محو می شمارد.

زیبا نبارترین شکل این "عارضه" را
پشتوانی آنها می داند که اگر چه
دلیل و شاد هودحتی نشانه ای با خود
نداشته اند، ولی چنان سنگین و
طاقت شکن بوده اند که چه بسیار رو سیار از
نیروهای فعال ملی را، اگر از صحنه
نرانده اند، دست کم به پژمردگی و
وسواس های مبالغه آمیز و پرهیز از ابتکار
و خلافت سوق داده اند.

اگر قوام و پایداری این روحیه خطرناک
را ریشه یابی کنیم، در پایان خطبه یکی از
بقیه در صفحه ۳

ستید رضوانی

بازی های

سرنوشت

گزارش های تازه، شایعه قبلی را در باره
بیماری سخت آیت الله خمینی تاء بید
میکند.

قبلا در مطبوعات اروپا خبری منتشر شده
بود که آیت الله خمینی دچار
سرطان مغزی است و نیاز به عمل جراحی
دارد. از این رو پسرش سید احمد خمینی،
در سفر کوتاه خود به اروپا، با پروفسور
فلینگر تریبی مذاکره کرد و قرا را ست
آیت الله در بیمارستان دانشگاه "وین"
به وسیله پروفسور فلینگر تحت عمل جراحی
قرا رگ کرد.

در باره این خبر، با پروفسور فلینگر
تماس گرفته شد و او، به عذر این که عادت
ندارد در باره بیماران خود مطلبی اظهار
کند، خبر را نه تکذیب کرد و نه تاء بید.

بقیه در صفحه ۴

ویس ورامین،

داستانی از عصر اشکانیان

۳
۴
۵

"منزه طلبی" کاذب در این صدا نندی
سال اخیر دوره ای که تحولات بنیادی و

حیثی مشکان

دودوزه بازی

مجله "تایم"، در شماره اخیر خود نوشته
است که این روزها در حالی که ظواهر هر امر
از بالا گرفتن تنش در خلیج فارس حکایت
می کند، بیایم های محرمانه ای از تهران
به واشنگتن می رسد و آمریکا میخواهد
که در اقدامات نظامی خود دست پائین را
بگیرد.

دست پائین گرفتن یا دست زیر گرفتن یا
لای زیر را کشیدن کتا به از کوتاه آمدن و
نرمی نشان دادن است. در خلیج فارس،
آوندها انتظار دارند شتند که رجا می برسد
که آمریکا می خواهد مجبور شوند کشتی مین پخش
کن "ایران اجر" را غرق کنند و سکوها ی
نفتی "سان" و "رستم" را به آتش بکشند.

بقیه در صفحه ۱۲

از رادیو ایران

بازار دلخواه

دزدان

چند ماه پیش ابوالحسن حاشی زاده،
نماینده مجلس شورای اسلامی و عضو
کمیسیون برنامہ بودجه این مجلس، در
مصاحبه ای با روزنامه کیهان از جمله
گفت که صندوق های "قرض الحسنه" دارند
نظامیان کی کشور را نا بود می کنند؛ زیرا
قدرت مالی که این صندوق ها بدست
آورده اند سبب گردیده است که سیاست
پولی در جمهوری اسلامی درد مرکز جدا از
یکدیگر و احیاناً مخالف با یکدیگر برگزار
شود؛ یکی در باره تهران و دیگری در
بانک مرکزی.

وی افزود: "بسیاری از پولدارها و
گردن کلغت ها در این قضیه نقش دارند و
سیاست گذاری می کنند.

بقیه در صفحه ۱۱

زیر آوار آرزوها

هر قدر که مردم در باره ما هیت چنین
حکومتی کمی دانند، در عوض شیوه ها و
روش های خشونت با حکومت کردن آن را
بسیار دیده اند و می بینند. بحسبان
اعتماد میان حکومت و جامعه در تاریخ
اخیر ایران بندرت چنین شدید بود.

در
بقیه در صفحه ۳

بهمن خسته

مقایسه دو جنگ

ها شمی رفسنجانی گفته بود که اگر آمریکا
در خلیج فارس دست به اقدامی نظامی
علیه جمهوری اسلامی بزند، جنگ تازه
شیرین خواهد شد، و آمریکا ناگزیر خواهد
گردید نعلش سربازان ارتش شکست خورده اش
را در پرچم خود بیچد و از منطقه ببرد.

این رجزها را ها شمی رفسنجانی، قهرمان
ایرانی رسوائی - نامه ایرانیست،
پیش از گوشمالی های که رژیم تهران در
خلیج فارس دید، گفته بود. پس از این
گوشمالی ها ظاهرا "زمانه" را در رژیم
تهران در مواضع تبلیغاتی جنگی خود
مختصر تغییر داده اند، میر حسین موسوی
و علی خامنه ای گفتند که پاسخ اقدام های
نظامی آمریکا در خلیج فارس را الزاماً
در خود خلیج فارس نخواهند داد.

بقیه در صفحه ۱۱

از زلموند

ضرب شت

در خلیج فارس

آمریکا همان گونه که پیش بینی می شد
ضربه خود را در خلیج فارس فرود آورد.
براستی آمریکا جز به بهای از دست دادن
اعتبارش، نمی توانست حمله موشکی سه
روز پیش ایران را علیه یک نفتکش با
پرچم آمریکا در آبهای کویت بدون تنبیه
بگذارد.

اما در میان همه واکنش ها شمی که
پشتاگون در نظر گرفته بود آقا ی ریگان

بقیه در صفحه ۳

میان بلندی آرمان های که انقلابی را
برمی انگیزند و پستی مردمی که پس از
انقلاب زمانه مداری شوند، همواره تضادی
وجود دارد، فاصله میان بلندی آن
آرمان ها و پستی این مردمان هر چه
بزرگتر، به همان اندازه سرخوردگی
جامعه از انقلاب بیشتر.

تردید نیست که در باره نگیختن شورش مردم
بر رژیم که از چشم جامعه افتاده بود و
سرا تجام خود نیز در مشروعیت خویش دودل
گردید، آرمان های بلندی سهمی داشته
است، نیز کمتر از این، تردیدی هست که
پس از انقلاب، مردمی که از هیچ مفسد
بزرگ اخلاقی بهره مند نیستند، زمانه مدار
شده اند. جامعه ایران از انقلاب اسلامی
بشدت سرخورده است.

انقلاب اسلامی با هر قدمی که برداشت،
شمارتاهای از هوا خواهان یا تا شیب
کنندگان را از پیرامون خود پراکنند.
حرکت انقلاب اسلامی، حرکتی پیوسته بود
که آن را از حمایت توده ای دور کرد و به
سوی انزوا برد. امروز کار بردن رسیده
است که رژیم که وسواس داشت مشروعیت
خود را از "مردم همیشه در صحنه" بدست
آورد، برای نگاهداری این مشروعیت
فقط به لوله تفنگ پاسدارانش متکی
شده است. مردم از صحنه غایب اند، اما
حضور لوله تفنگ ها مدام حس می شود.

چینی ها مثالی دارند: راه هزار ساله با
گام نخست آغاز می گردد. راه نه ساله
حکومت اسلامی نیز که به انزوا ی تقریباً
کامل آن انجامیده است، با گام نخست
آغاز شد، و این گام نخست همان سخنی
بود که خمینی در نخستین روزهای پس از
انقلاب گفت: "جمهوری اسلامی، نه یک
کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر."

از آن روز تا کنون خمینی و مقلدانش در
وصف حکومت اسلامی صدها هزار کلمه بر باد
داده اند، لیکن مردم در ما هیست این
حکومت کلمه ای بیش از آنکه در آن روزهای
نخست می دانستند، نمی دانند.

نامه سرگشاده

به آواره محفوظ الامضاء

در صفحه ۵

بقیه از صفحه ۱

آن شگردهای رندانهی استعمار می رسیم که خنثی کردن دست ها و مغزهای مشکل گشا از طرفی، وزمینه سازی بسود غلام پروری و پیشرفت و جلوه ی عنا صروا بسته از طرف دیگر، هدف آن است. در تاریخ سیاسی این دوره کم نبودند شخصیت های هوشمند و کارساز که از همین راه به ابدام افتاده و پنا شده اند.

درفضا ئی که جنبش بزرگ و ملی مشروطه، جنبشی که چون نخستین ستاره ی امید در افق قاره استعمار زده آسیا جلوه می کند و به هر صورت، گردهن زندگی را در سزمین ما دگرگون می سازد، از آن برجست های کذا ئی بی نصیب نمی ماند.

در عوالمی که دولت مردان دق و وطنخواهی چون "قاسم مقام"، بزرگ مرد عصره ای دبو سیاست، به تیغ آنها از میدان بدر می رود و سرنوشت عنصر برجسته و بزرگواری ما نند امیر کبیر، با آن همه خدمت های فرهنگی و سیاسی در کوتاه مدت صادرش، سرانجام به بدخواهی و فتوای غلامان استعمار ربه مرگ و فنا می رسد تا خیال (به قول خود او) "برقراری کنستیتوسیون" هیچگاه مجال تحقق پیدا نکند.

دروائی که میرزا حسین خان سپهسالار، صدراعظم عصرنا صری، کسی که با اصرار از قانون و عدالت و شایسته ترین بار از "ملت سخن به میان آورد، به توطئه ای جان می باز زد؛

دراحوالی که سیاستمدار نیک خواه و غیرتمندی ما نندا حتماً لاسطنه با وجود بستگی خاندانی به دستگاه های و دربار به دلیل اصرار بر آرمایان های آزادیخواهانه و "ملی" اش به تیرا فترا گرفتار می شود؛

و خلاصه در جوی که موم تمن الملک ها و صدق ها، از تیغ بدخواهی مصون نمی ماند، آیا درک بنیاد آن سیاست "سرکوب و اتهام" که چگونه و کجا سا زمی شود، به تاء مل وکا وش فراوان نیا زندارد؟

البته نیا یدانکار کرد که در این دوره و حتی از یک قرن پیش از آن، یعنی زهمان زمان که اشتباهی "چشم آبی ها" به سفره ای ما با زوربا نگیخته شد، میهمانان نورسیده به قصد ریشه گرفتن و جا خوش کردن به انواع حیلها و دامها دست زدند و از آن جمله تا توانسته اند برای خود مزدور و برابری ما سرور و آقا با لاس ترا شیده اند.

نمی توان ونبا یدانکار کرد که در صف "دولت مردان" و "سیاست پردازان" ما و مخصوصاً "در منصف" پیشوایان و مرشدان مذهبی، فراوان از این دست "مخلوقات" در کمال استادی بزرگ شده و آراسته، راه جستند و بهر حال این ماجرائی است که بیگانه هنوز هم زسودای آن غافل نیست، زیرا از آن "خیر و برکت" بسیار دیده است.

اما واقعیت تلخ تر و دردناک تر همسان است که بسی از فرزندان شریف این آب و خاک، قربانی چنان توطئه ها و اوتها مانی شده اند که حتی از گوشه خیالشان نیسز نگذشته است و با افسوس با دید پذیرفت که حساسیت فوق العاده ای جامعه ما بر اثر تزریقات پی در پی، همواره به اسیبنا بازی نا جوان مردان نه میدان داده است و چه فراوانند مردمی که به تکرار اسیبنا سیاست "سرکوب روانی و رواج بازاریاتهام

مردان راه و مشکلات طریقت

در اندیشه "ایران زدا ئی" است و آشکارو گستاخ به "تاما می تاریخ ایران" اعلان جنگ داده است. او فرهنگ "ملی" را زهر قاتل دیده است و فضولی را به آن حسد رسانده است تا کاری را که از هزاران حادده در بستر قرون و اعصار بر بنیا مده است، تمام کند.

یادمان باشد که در سرتا ریخ تهاجمات سلطه گرانه و استعمار ی، مهاجمان هرگز بدان مرزی که این هیولا رسیده است، قدم نگذاشتند تا بچه های معصوم ما را با شیوه های مغز شوئی چنان بسا زندکسه تا هنا مورا بسوزانند، به فردوسی اهانیت کنند، حافظ را شناسند و زبان بیگانه را به زبان پدران و مادران خود ترجیح دهند، حماسه ی رستم و حکایت سیاوش و نقل خریدون را بگذارند و به قصه "خولی" و افسانه ی "لوط" دلخوش دارند و بیخواب بروند، زنده رود را شناسند و در هوا ی "غسل" و آب تنی در نهر "معلقمه" باشند، از دما و ندکوه و "هفت خوان" اش، حرفی نشنوند و بر عنکبوت در غار "حرا" صوات بفرستند...

پس یادمان باشد که رژیم ملاما در قبسال ملیت و موجودیت ما خطرناک ترین آنت ها است.

در این درگیری، هیچ جای کوتاه آمدن نیست. تنها بشرط تصمیم قاطع و صحیح و اراده ای استوار می توان این توطئه ای خدا یارانی را شکست.

هراس از زبان آنها مو و وحشت از خدشه دار شدن "وجاهت"، سیره ی رهبران شایسته ی ملی نیست.

در این سودا، رسالت یک عنصر ملی و یک غمخوار صادق جز این نیست که زهر فرصتی، از هرا بزاری، از هر پیش آمدی، از هر تضافی، از هر هوای مساعدی و از هر حکا بیتی به سود نجات ملتش بهره بگیرد.

ما، امروز نصیب از روزگار زشتی برده ایم که رستن از آن جز به تدبیرها و تصمیم های بموقع و بهره گیری از هرزمینه و وسیله مناسب و یاری بخش میسر نیست.

خطر کردن و دل به مقصد سپردن و بار مشکلات را در همه صورت ها و انواع تا با آوردن، تنها توشه ی مطمئن این سفر است، که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز.

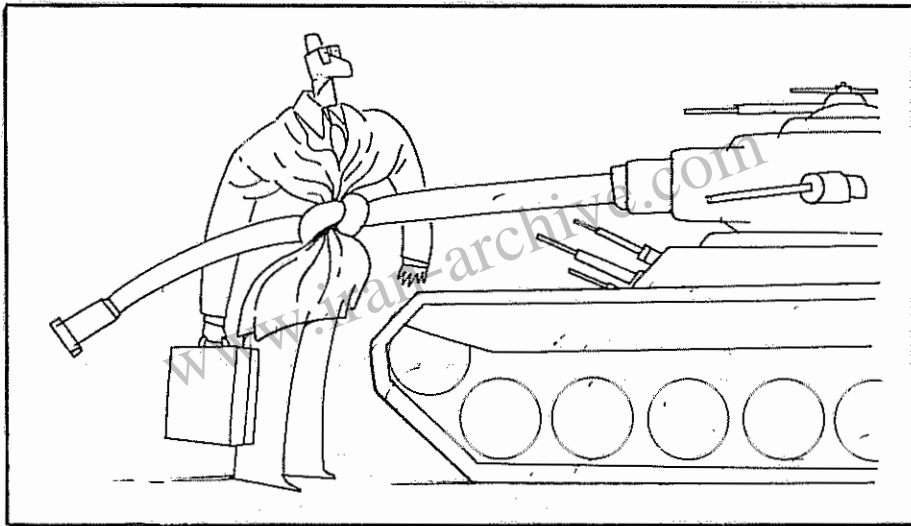
ویژمرده نمی شوند. زندگانی ملی ما حال در چنان مراحل حساسی است که جز با پردلی، جز با ایثار، جز از راه مقابله ی جسورانه با "شخصیت کشی" و جز با ایستادگی بر تصمیم های بموقع و صحیح و جز با قاطعیت نمی توان سلامت را به آن بازگرداند.

رهبران شایسته ی ملی در این برهه از زمان، هیچ فرصتی ندارند که بییش از "مصلح ملی" به "آرایش سیاسی" خود بیندیشند و "تزهت سیاسی" را با معیارهای مبتذل و محاسبه ای "تعامات و بدخواهیها" و بدگوئی ها "که هرگز هم پایانی نخواهد داشت، ارزیابی کنند.

ارزش رهبران برجسته ی سیاسی دنیا

ولجن مالی" به تسخدی مطابق اصل "دائی جان ناپلئون" بدل شده اند که در هر عطره ای، "انگشت نابکار" روس یا انگلیس یا آمریکا را در بینه ی خود جستجو می کنند. می بینیم که این روحیه خطرناک، وقتی واگیر می شود به چه ریشه ها و نقش ها می رسد.

در عین حال همین فضای آلوده به سوءظن و بی اعتمادی است که به گروهی فرصت می دهد تا به بهانه علاقه و پای بندی به "پاکیزگی" و "عفت سیاسی" به تسویه حساب ها و منظورهای چند جا نیه بنشینند؛ چپ بروند و راست بیا یند برای این و آن ادعانا مه بنویسند که "عمر و" به یکنگه



غالبا "در همین "بزنگاه ها" و در رابطه با قدرت تشخیص و سار ت آن ها در تصمیم گیری ها تبلور یافته است. در جنگ با این مصیبتی که گریبا نگیر ما است دل سپردن به نقل های غرض با رونا پخته و اعتنا به نرخ با زار "منزه طلبی"، خود مصیبت ساز است. مهلتی نمانده است که به افسون و "خیال خوش" و قیل و قال "منزه طلبان" آسوده خا طر تسلیم شویم.

یادمان نرود که مقابله با هیولائی مطرح است که زهر بیگانه های بیگانه تر است،

دنیا و "زید" به کیسه فلان بسته است، اما وقتی عمق ذهن و طلب خود آن هارا میکاو ی غالباً "به یکی از این دو نتیجه راه می بری که هر دو از یک ما یه اند. معلوم می شود که "سیاست با زاده ای ما" یا در بند خود نمائی ورقا بت و چه بسا حسادت است یا گرفتار رهمان روحیه ای کذا ئی. روحیه ای که حتی بصورت یک میراث با و رسیده است تا همواره به بود و نبود هم خود و هم دیگران تردید کند، تا هر تکانی را به تکان بیگانه بسجند، تا اراده ای در وجود خود و طبعاً "همسایه نپذیرد، تا هر حرکتی را عیب بخواند، تا با ور کند هر چه در دیا رود نیای اوست، هیچ در هیچ است، همه عروسک های خیمه شب با زیند و بجا دوی قدرت ها طلسم شده اند و جنبیدن در اختیارشان نیست و همیمن افسانه ی معروف چراغ سبز که خیلی هم بر سر زبان ها است بی گفتگویکی زنتایج همین تزریق و تلقین لعنتی است که سرنوشت را در خانه ی دیگری با یدجست و حکایت "به خود بودن و با خود بودن" را وهمی و قصه ای با یدانگاشت.

و همین جا است که می توان قدر هست آن دولت مردان آزاده و جسور را شناخت که به رغم این تیره های پیاپی که از چارسوی میدان می رسد از رسالت خود دست بر نمی دارند و گرهای تاریخ را به جای خود نمی گذارند و بگذرند، حرکتی دارند، قاطعیتی نشان می دهند و مهلت تصمیم گیری را به این با زیها نمی سپرد

در پارلمان اروپا

تصویب لایحه محکومیت جنگ ایران و عراق

(به پیشنهاد دهنضت مقامت ملی ایران)

نهضت از کمیسیون نا مبرده تقدیم لایحه ای به پارلمان اروپا بود که متن آن حاوی اصل تحریم فروش اسلحه به طرفین جنگ با تدبیر ویکه اطلاع حاصل کرده ایم، با بیگیری نمایندگان نهضت در این زمینه سرانجام لایحه ای، متن زیر از طرف DE BACKER "دوباکر" و MAY "آقای" کرو" و CROUX "به پارلمان اروپا تقدیم گردیده است.

متن لایحه پیشنهادی

نظریه خطرناک از طرف رژیم خمینی در ایران بقیه در صفحه ۳

تصویب لایحه محکومیت جنگ ایران و عراق (به پیشنهاد دهنضت مقامت ملی ایران) طی فریک هیئت نما بندگی نهضت مقاومت ملی ایران به بلژیک در ماه فوریه گذشته که به دعوت کمیسیون روابط خارجی اجزاب سوسال مسیحی پارلمان اروپا، برای شرکت در جلسه مخصوص این کمیسیون صورت گرفت و هیئت مزبور ضمن ابلاغ بیامی از طرف آقای دکتر تیا یور بختیار به کمیسیون (قیام ایران شماره مسلسل ۱۹۱) جوانب مختلف اوضاع ایران و جنگ ایران و عراق را برای نمایندگان پارلمان اروپا تشریح کردند، یکی از خواست های

زیر آوار آرزوها

بقیه از صفحه ۱

موا ردهما تند، بحران همواره با رفتن حکومت ها حل شد. هیچ دلیلی وجود ندارد برای اینکه حکومت اسلامی از این حیث استثنائی باشد.

بسیاری نشانه ها حکایت از آن دارد که حکومت نیز - به غریزه یا به تاء ملی زروی شعور - این را دریا فته باشد. بنا براینکه دیگر بلندنبرواری های گذشته را خوش ندارد، آن بالهای بلندبروای زدیگر نیست.

آن حالت حماسی ما همها و سالهای نخست انقلاب که طنینی چون پیش درآ مدیک جها نگاشتی تا زه اسلامی را داشت، به تدریج رنگ و آهنگ نخستین را از دست داد تا به امروز که حالت ماتمی بر آرزوهای بدست نیامده یا فته است.

آیت الله خمینی در بیان خود به مناسبت هفتمین سالگرد جنگ از جمله چنین می گوید: خداوند، امروزت ما می قدرت ها و ابس قدرت ما مضمونده اند تا ریه: اسلام سب رسول گرامی مان را قطع کند... تا صدای اسلام محمدی را خاموش سازند... خداوند، به تمام ملت های اسلامی خصوصا "ملت ایران تحمل ستم فرما رهای نظامی استکار از زمین و دریا و هوا و فضا رهای کانون های فضا در اعنایت فرما، خداوند، باطن دل های معتقدان به هدین رسول اکرم را تنها از رفابت خود لبریز گردان.

آیا برای دریا فتن تفتوت میان آهنگ و رنگ این پیام دعاگونه و پیام های بیشین خمینی در این باب موشکافی بسیار لازم است؟ از آن روحیه ای که بر عملیات "طریق القدس"، "الفجر" (که بعدها شماره گذاری شد)، "ظفر"، "نصیر" و "فتح المبین" دیگر خبری نیست. فقط علامت های راهمانشائی که در صفحات جنوبی ایران راه و فاصله کربلا را نشان می دهد، خبری از هدف جنگ می آورد که فتح قدس از راه کربلا اعلام شده بود. دیگر همه می دانند که قافله جنگ به هیچ روی به کربلا نخواهد رسید، چه رسد به آن که میانانهای وسیع را درنوردد و به قدس دست یابد. حتی راهیابی به بصره که روزی در برآوردها و تفسیرهای کارشناسان نظامی در دایره امکان قرار گرفته بود، اکنون از جنم اندازنا بدید گردیده است.

نسلی از ایرانیان میان سال هنوز آن کراها فون های کوکی قدیم را بنا دارد که نائل شدن کوک چه خنده دار و نا موزون می خوانند. کوک تبلیغات حماسی جنگ رژیم تهران نیز بدجور شل شده است. دیگر هیچکس اصالت آن را باور نمی کند، خاصه آن که صدا از زیر آوار فرورویخته آرزوها می آید.

زمانه داران رژیم تهران به دشنام دادن و ناسزاگفتن ادامه می دهند این البته همیشه نقطه قدرت آنان بود. اما فسرقت است میان دشنامی که حاوی جالشی است، و ناسزائی که از آن بوی التماس می آید. در آخرین خطبه نماز جمعه رفسنجانی اگر اندکی دقت شود، صدای التماس از میان دشنام ها به روشنی به گوش می رسد.

بقیه از صفحه ۱

ملازم ترین را برگزید، چها رنا و شک - نیروی دریائی آمریکا با هزار گلوله - توپ دوسکوی نفتی ایران را که به پایگاه شنا و رنظامی تبدیل شده بود - آتش کشیدند.

این رویداد که تقریباً "به طور مستقیم به وسیله آقای و این برگرو زید فاع تفسیر شد، دو امتیاز برداشت: تاء شیر قوی بر اذهان بدون برجای گذاشتن قربانی، و رئیس جمهور آمریکا با دستی قوی تقریباً "بلافاصله این عملیات دریائی را به عنوان مقابله به مثالی "عاقلانسه" و "متعادل" عنوان کرد که گوئی، علی رغم میل آمریکا، بر اساس حق مشروع دفاع از خود انجام گرفته است. از نظر آمریکایی "ما چرا خاتمه یافته تلقی میشود، اما آرا مش آقای ریگان به میزان زیاد در "تلقینی کوته" را بیاد می آورد (کوته روانی شک فرا نسوی که در زمینه خواب مغناطیسی و روش های القاء تحقیق میک... (رد) - و ایمن آشکارا سست - آنچه نیروی دریائی آمریکا انجام داد در نقطه عطفی نگران کننده در رودروائی نزدیک به ده ساله جمهوری اسلامی و "شیطان بزرگ" است.

بدون شک اعتدال آمریکا در خودداری از حمله به پایگاه موشک های کرم بریشم در جزیره فا و غیر منتظره بود. آمریکا بدین ترتیب از برداشتن گامی بسیار خطرناک به سوی افزایش بحران

ضرب شست در خلیج فارس

میان اتفاقا "بیم آن می رود که سرانجام مطمئن ترین با ران آمریکا در منطقه بهای عملیات پرسروصدائی را بپردازد زند که در اصل به منظور نشان دادن حمایت آمریکا از آنها انجام گرفته است.

دولت ریگان، خواهنا خواه روز دوشنبه - قدری بیشتر در کناره عراق متحد "دوفاکتو" خودجای گرفت. از این پس برای آمریکا بیش از پیش دشوار است که در جنگ خلیج فارس خود را همچنان نکه تا بحال ادعا می کرد، بخصوص برای سرپرستی تلاشهای دیپلماتیک دبیرکل سازمان ملل متحد به منظور برقراری آتش بس بین دو طرف متخاصم، بی طرف قلمداد کند.

چنین تحولی در موضع آمریکا، از دید مسکو که مطبوعا تئش به سرعت "ما چرا جوشی" و اشنگتن را محکوم کردند، پنهان نما نده است و از دیدگاه شوروی حمله ای که روز دوشنبه صورت گرفت، به انسدازه کافی مهم تشخیص داده شده که آقای گورباچف پس از نیم ساعت، جلسه هیئت رئیسه شوروی را ترک گوید. مذاکرات آقاسای شولتز از روز پنجشنبه (۲۲ اکتبر) در مسکو، میتوانند بی بهره از آرا مشی باشد که در واشنگتن عنوان میشود.

لوموند - چهارشنبه ۲۱ اکتبر ۱۹۸۷

با عواقب غیرقابل پیش بینی برای صلح و امنیت جهان، وجود دارد، ۶ - نظریه اقدام کشورهای عضو در رابطه با دفاع از منافع اروپا،

الف - جنگ بین ایران و عراق را محکوم میکنیم.

ب - از طرفین جنگ، میخواهیم که لایحه ۵۹۸ شورای امنیت را که در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ با تفاق آراء بتصویب رسیده و طرفین را بجهت آتش بس دعوت نموده، رعایت نمایند.

پ - حملات مکرر به کشتی های غیر نظامی در خلیج را محکوم میکنیم.

ت - از وزیران خارجه میخواهیم که در کازمه کار ریهای سیاسی گرد هم آیند و تمام هم خود را بکار ببرند تا:

۱ - در سازمان ملل، لایحه تصویب شده که در قبالی آتش بس چشم انداز مذاکرات صلح را در مدنظر داشت، با اجرا رده شود.

۲ - با یک تصمیم جمعی، تحویل و فروش اسلحه به هر دو کشور تحریم گردد و ترتیبی اتخاذ شود تا عین چنین تصمیمی در کازمه در سازمان ملل هم گرفته شود.

ث - مجددا "تاء کید میکنیم که بر طبق تعهدات بین المللی، رفت و آمد آزادانه کشتیها در خلیج فارس با یدمورد احترام قرار گیرد.

ج - از کشورهای اروپائی مرتبط با جمع آوری مین ها در خلیج فارس میخواهیم که عملیات خود را هم آهنگ کنند و از طرفین درگیر میخواهیم که از عملیاتی که باعث تشدید بحران میشود خودداری کنند.

بقیه در صفحه ۱۲

نظامی حذر کرد. اما با انهدا میک هدف متعلق به ایران بعدی دیگر بر مناقشه ایران و عراق افزود: بعد بر خورده مستقیم یا رژیم آیت الله ها که نتایج آن غیر قابل پیش بینی است.

آقای جرج بوش، وزیر امور خارجه آمریکا، امیدوار است که "پیام" نیروی دریائی آمریکا در تهران دریافت شده باشد. اما ما چطور میتوان تصور کرد که رژیم خمینی، رژیمی که از هفت سال پیش با همسایه خود درگیر جنگی خونین شده است با ضرب شستی ساده حتی از سوی آمریکا مرعوب شود؟

چطور می توان امید داشت که ما چرا به همین جا خاتمه یابد حال آن که تهران فریاد انتقام می کشد و قول پاسخی "برق آسا" به دشمن نیرومند خود داده است.

به عکس، همه چیز حاکی از آن است که رهبران ایران، نگران حفظ آبرو در مقابل افکار عمومی کشور، پاسخی به روش خود به این سرکستگی تازه خواهند داد. به طور مثال ایران میتوانند یکی از موشک های دست نخورده خود را به سوی کویت آسیب پذیر، حلقه ضعیف کشورهای میانه و خلیج فارس شلیک کند. در این

در پارلمان اروپا

بقیه از صفحه ۲

متوجه ثبات بین المللی میگردد و همچنین ادا مه جنگ ایران و عراق و نیز بوجود آمدن مرکز تروریسم بین المللی در ایران، پارلمان اروپا از کشورهای عضوا را مشترک میخواهد که کوشش جمعی خود را در جهت لایحه زبررا تقدیم میکنیم: ۱- تحریم ارسال اسلحه به کشورهای ایران و عراق تا بدین وسیله کمکی به پایان این جنگ گردد زیرا حیات رژیم خمینی با دامه این جنگ بسته است.

روز ۱۷ سپتامبر پارلمان اروپا این لایحه را مطرح کرد و بعد از بحث مفصل از طرف فراکسیون های مختلف، لایحه مزبور را تصویب و چند لایحه دیگر را هم به آن اضافه نمود. در این جلسه آقایان:

- D'ORMESSON (از جناح دست راست)
- HUTTON, DE RYKE
- TOKSVIG, PERINATELIO
- WELSH و (از فراکسیون لیبرال ها و دموکرات ها)
- PENDERS, CROUX (از فراکسیون دموکرات مسیحی)
- CERVETTI
- HEINRICH (از فراکسیون سبزها)
- VANDEMEULBROUCKE, DIDO

یک نماینده یونانی (از فراکسیون سوسیالیست ها) صحبت کردند و با تفاق

رژیم خمینی، حمله عراق به ایران و مخالفت با پایان جنگ از طرف ایران را محکوم کردند و بخصوص سیاست نقض حقوق بشر در ایران را کلا "موردا منتقا دقرا ردا دند.

متن لایحه مصوب

۱ - نظریه اینکه جنگ هفت ساله بین ایران و عراق - گذشته از نقض حقوق بشر در هر دو کشور - خسارات سنگینی از لحاظ جان انسان ها، و خرابی ها بپردازد و کشور وارد آورده و حملات متعدد به کشتی های غیر نظامی که دخالتی در این درگیری ندارند باعث نابودی سرمایه های مالی و انسانی گردیده و همچنین - این جنگ، موجب ایجاد بی ثباتی و تحراف از اصول متعارف بین المللی در منطقه گردیده است.

۲ - نظریه اینکه رفت و آمد آزادانه کشتی ها در این منطقه، بر طبق قرار دادهای بین المللی، باید تضمین گردد.

۳ - نظریه اینکه راهی شورای امنیت را در بر آتش بس (قطعنامه شماره ۵۹۸) با بی اعتنائی و بیرونده است.

۴ - از آنجا که کوچکترین ابتکار قابل توجهی از طرف وزیران ۱۲ کشور برای مقابله با شرایطی که با منافع حیاتی کشورهای عضو بستگی دارد، انجام نگرفته است.

۵ - نظریه اینکه با نگرانی شاد و وسعت درگیریهادر خلیج فارس هستیم و خطر تبدیل یک درگیری محلی به یک درگیری بین المللی،

بقیه از صفحه ۱

بیان پروفیسور فلینگر، در خودموه یسد خبری بیامری سخت آیت الله خمینی است. پروفیسور فلینگر که طبیب معالج محمد رضا شاه نیز بود، تلویحا "قبول می کند که خمینی بیما را وست به علاوه، در صورتی که خبریایه و اساسی نداشت، پروفیسور فلینگر میتوانست در یک کلمه، به سادگی آن را تکذیب کند.

مطابق خبر بعدی، که مکمل خبر قبلی است، یک هواپیما جمهوری اسلامی را در راهی لازم و وسایل جراحی را از زمین به تهران برده است و بدین ترتیب آیت الله خمینی در تهران تحت عمل قرار خواهد گرفت.

وقتی خبر اولی انتشار یافت برای مسأله این سؤال پیش آمد که چه طور خمینی حاضر شده است برای انجام عمل جراحی از ایران خارج شود. در شرایط موجود، خمینی اگر پایش را به خارج بگذارد رژیمش فرو میزند و با توجه به خصوصیات که آیت الله هشتاد و هشت ساله در دست داریم، برای ما باورکردنی نبود که حتی به علت سرطان مغز به چنین کاری تن در دهد. بعضی دوستان که پیش از حد به قدرت دست های نامرئی عقیده دارند مسأله را با یکی از آن فرضیات ویژه حل کردند و گفتند: "بیما ری خمینی و خروج او از کشور اجزای یک "سناریو" برای شکستن بن بست موجود است. چون همه دریا فته اند که با بودن خمینی در رأس قدرت، پایمان دادن به جنگ و بحران و ورها شدن جمهوری اسلامی از جنگ مشکلات داخلی و خارجی مقدور نیست. سا قط کردن خمینی هم بنوبه خود مسأله حادی بدنبال می آورد. پس بهترین راه حل این است که خمینی را به بیما ته بیما ری، محترمانه کننا ر بگذارند و

بازی های سرنوشت

سپرد.

آیا تصور نمی کنید نمود هم به سرطان مغز دچا ربود و چون این بیماری را بشر آن عصر نمی شناخت چنین می پنداشتند که سهر در داخل جمجمه وحشه یی وجود دارد و مغزش را می خورد و سبب دردهای طاقت فرسا می شود؟

جباران و غداران تاریخ البته دلشان می خواهد که سرنوشتشان بر اساس یک سنا ریوی تمیز و نظیف و آرا به نقطه انتخابت برسند. اما از عجایب این که روزگار در این مورد با آنها موافقت نمی کند و پایان سرگذشت آنها عموما "چنان توأم با عذاب و تلخ و تکان دهنده و هول انگیز است که گوئی درهای جهنم را از همین دنیا و قبل از رفتن در گور به رویشان می گشاید. علامه اعلماء، شخصیت مورد ستایش امام خمینی، آخوند ملامحمد باقر مجلسی در مقدمه کتابها پیش نوشته بود که دولت صفویه تا ظهور حضرت قائم دامه خواهد داشت و به همین سبب، شاه سلطان حسین، مرید مخلص علامه مجلسی، تصوری کرده هیچ قدرتی در جهان وجود ندارد که بتواند تاج سلطنت را از سر او بریاید.

چندی بعد از مرگ ملامحمد باقر مجلسی، این قدرت پیدا شد، آن هم در وجود جوانک تنگ خوی متعصب کله شقی به نام محمود پسر میرویس افغان.

در داستان صاحب تخت و تاج مغوی به وسیله محمود افغان و تصرف تاج و تخت

پیش از آن که مرگ به سراغش بیاید و جنگ واقعی بر سر میرا ش آغاز شود، اطرافیان او به اتفاق پسرش اختیار را موررا بدست گیرند و جنگ را تمام کنند و رژیم را ازین بست برهانند.

ما از بس چیزهای عجیب و باور نکردنی به چشم خودمان دیده ایم، کم کم یاد گرفته ایم که همه چیز را امکان پذیر فرض کنیم. بنا بر این هیچ دلیلی نداشت که وجود چنین سنا ریوی را انکار کنیم. براساسی هم وقتی فکر می کنیم می بینیم سنا ریوی بدین تمیزی، با شرکت پسر خمینی و اطرافیان او و حتی با همکاری و موافقت خود و راه نجاتی برای رژیم محسوب میشود ولی نکته یی را نباید فراموش کرد: مسیرتا ریخ را در اکثر موارد، دست سرنوشت آفرین دهر تعیین می کند نه اراده انفرادی که خودشان با زبچه سرنوشت اند. در طول تاریخ، فراوان بوده اند حکمرانانی که وقتی در اوج قدرت قرار داشته اند و خودشان را خدا می پنداشتند و خلائق نیز پذیرفته بودند که خلاصی از چنگال بیدارگان مقدریا مقصدور نیست، با یک بازی کوچک سرنوشت از اوج رفعت به قعر ذلت افتاده اند.

نمروند، با آن همه شوکت و قدرت، سرنوشتش را حشره کوچکی رقم زد که مطابق روایات از راه گوسا و اردمغزا و شده بود و منگوشش را می خورد و هر چه معالجه می کردند چاره نمی شد تا بالاخره با درد ورنج و شکنجه جان

پهلوی به وسیله آیت الله خمینی شبا هت های وجود دارد که از آن جمله زدوبند پنهان اطرافیان شاه با مدعی و کناران مدن دولت مندان و دولت مردان با شورشیان است. در حال، محمود افغان که حکومت هرات را هم بخواب نمی دیدند صاحب اختیار ایران شد ولی دوران کامکاری او طولی نکشید و پس از دو سال، هنگامی که به فرمان او ۳۳ تن از شاهزادگان صغیر و کبیر مغوی را در زندان کشتند بظهور ناگهانی دچا رصرع و جنون شد و دستهای خود را میجوید و مدفوع خود را می خورد و می گفت و دشنام میداد.

بالاخره تنی چند از اطرافیان محمود، برادرزاده اش "اشرف" را که در حمام فرج آباد زندانی بودند نجات دادند و به اتفاق از دیوار حمام رت چها رجوس با لا رفتند و خود را به قاصمگاه محمود رسانند. اشرف که هنوز محمود را در حال جنسوسون ندیده بود با احترام سلام و تعظیم کرد. محمود فریاد زد: ای سگ، اینجا آمده ای چه کار؟

گفت: آمده ام به عیادت!

گفت: نه! میدانی چه کار آمده ای!

یکی از همراهان به اشرف گفت: نباید معطل شد. نا زبالش را از زیر سر محمود کشیدند و روی دهانش گذاشتند و یکی از آنها بر روی بالشت نشست تا محمود خفه شد. غلام محمود، "المان" نام که زما جرا خبردار شده بود سرودا بر او نداشت و کمک طلبید ولی وقتی دیگران رسیدند و دیدند کار تمام شده است دست اشرف را بوسیدند و بجای محمود نشست.

آری، سنا ریوهای تاریخ را تا ریخ خودش مینویسد و آنها که خود را تا ریخ ساز تصور میکنند در نهایت امر متوجه میشوند که با زیگران و با زبچه های بی بیش نبوده اند.

اما مواشغال کننده سابق سفارت آمریکا در تهران سئوالی باید کرد: کسی که براساسی در آن گروگانگیری شرکت کرده بود آیا امروز سزا و اشغال سفارت بود؟ آیا شرکت در آن حادثه واقعا "ما یه شرمساری است؟ آیا انقلاب دوم، چنان که خمینی آن را نامیده است، اینقدر بی آبرویی اعتبار شده است که زما مداران رژیم اسلامی از آن هر چه بیشتر فایده بگیرند، بهتر؟

احمدلوا سانی در نامه خود به روزنامه "دی ولت" آلمان پاسخ این پرسشها را تلویحا "داده است. به تلویح گفته است که آری، چنین است. انقلاب اسلامی بی آبرو شده است. شرکت کنندگان در آن فقط از این راه می توانند آبرویی برای خود دست و پا کنند که از آن فایده بگیرند. سفیر تازه رژیم تهران در آلمان فدرال چنین کرده است.

هستند که امروز مقامهای ردیف اول رادر رژیم تهران اشغال کرده اند، و تا چندی پیش از این گذشته "برافخار" برخورد می بالیدند ولی امروز چرا احساس شرمساری می کنند؟ چه چیز عوض شده است؟

در باره هیچ حادثه ای، خاصا حادثه ای به اهمیت یک انقلاب زیور و ککننده، نمی توان داری درست و منصفانه ای کرد مگر آن که نتایج را که آن حادثه بیبا ر آورده است ارزیابی کرد. حادثه انقلاب اسلامی نیز جدا از نتایجی که بیبا ر آورده است، بدرستی قابل ارزیابی نیست.

انقلابی که خلخالها را به قضاوت و کالت رساند، انقلابی که سادالله لاجوردیها را حاکم بر سرنوشت صدها هزار جوان ساخت، انقلابی که علی اکبر محتشمیها را منصب سفارت و وزارت بخشید، انقلابی که قتل بچه های نه ساله را روا داشت، انقلابی که تاج و زبهدختران را مجاز شمرد، انقلابی که حکم بر تیرباران زن حامله داد. چنین انقلابی نمی توان ندبه عنوان حادثه ای درخور ستایش در تاریخ ثبت شود.

وگسائی چون مهدی اهری مصطفوی براساسی کامورخ آئینده را آسان می سازند. وقتی چنین کسی اصل و نسب انقلابی خود را انکار کند، مخالفان انقلاب اسلامی دیگر در این باره حرف چندانی ندارند و بیزنند.

فقط از بسا سادری بق و دانشجوی سابق خط

قهرمانی شرمسار از گذشته خویش

ندانند کسی گذشته شان را به یادشان آورد.

باری، آن کسی که با نکت، آتش می زد، بر پشت با مها الله اکبری گفت، نعش قلبی به دوش می گرفت، ماده سه رخ رنسسگ به تن می مالید تا خونین جلوه کند، او تمبیل به آتش می کشید یا کفن می پوشید، نسبت به انقلاب اسلامی خود دیدی و قضاوتی داشت که با دید و قضاوت آن کسی که امروز مقام وزارت و سفارت و ریاست بدست آورده است، تفاوت دارد.

احمدلوا سانی، معاون سفیر تازه جمهوری اسلامی در آلمان فدرال، در نامه ای به روزنامه "دی ولت" می نویسد که رئیس او، مهدی اهری مصطفوی به هیچ روی در جوادشی که در سال ۱۳۵۸ به اشغال و گروگانگیری سفارت آمریکا انجام مید، شرکت نداشته است و وزارت خارجه آمریکا از آن خبر و چنین آنها می بروی و آرد آورده است که در مناسبات نیکوی آلمان فدرال با جمهوری اسلامی اخلال کند. شرکت کنندگان در انقلاب همان کسانی

قهرمان انقلابی که آیت الله خمینی آن را "انقلاب دوم" و "انقلابی مهم تر" از انقلاب اسلامی خوانده بود، از گذشته خود شرمسار است و آن را انکار می کند؛ مهدی اهری مصطفوی، پاسا رسا بق و سفیر کنونی، دانشجوی پیشین خط امام و دبیرمسئول کهنونی رژیم تهران، این را برانزنده مقام سفارت خود نمی دانند که بگویند وی در آبان ۱۳۵۸ در اشغال سفارت آمریکا در تهران و به گروگان گرفتن دیپلماتهای آن شرکت فعال داشته است.

مگر بر انقلاب اول و انقلاب دوم اسلامی چه رفته است که سها مداران آن در ندهام آن را به همان شتابی از سر او می کنند که صاحبان سهام یک شرکت ورشکسته در فروش سها خود نشان می دهند؟

تا همین چندی پیش، هر کسی هم که دستی از دور بر آتش انقلاب داشت می کوشید به هر وسیله ای که شده، گذشته ای انقلابی برای خود دست و پا کند بلکه در دستگاه حکومت اسلامی به نام و آبی برسد، ولی امروز قضیه درست وارونه شده است: شرکت کنندگان واقعی در انقلاب دیگر دوست



هم میهنان عزیز!

هر روز تلفن خبری نهفت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شما را در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می دهد.

۴۰۵-۹۰-۴۰۵ پاریس

نامه‌ها و نظرها



حاج نام با نسی را به ما و سوسه های جواسدگان کرامی مظهر برای منگی کردن طرباب و عنابد و برداشته های خنمی سوسندگان تا مه مات و لزوما به معنای موافقت و عمرانی ارگان مرکزی نیست مقاومت ملی ایران با مقام همه این سوسه ها نیست. از سوسندگان نامه ها تقاضا می کنم نام و نشان خود را ذکر کنند و در صورتیکه نخواهند نامشان چاپ شود با ما آورند تا نامشان محفوظ بماند. افزون بر این، از چاپ نامه های که در آن ها نسبت به انکساری و گروهیها هتک حرمت نمود و با عنایت و سزگوارای ظلم ملحوظ نگردد، معذوریم. انتخاب عنوان نامه ها از ماست.

Je désapprouve tout a fait ce que vous dites, mais je défendrai jusqu'à la mort votre droit de le dire.

VOLTAIRE

با آنچه میگوئی مخالفم اما تا پای مرگ ایستادم که حق گفتنی را داشته باشی. ولتر

آقای بختیار هم؟!

شورای نویسندگان قیام ایران پس از سلام سپاسگزارم که قیام ایران را بطور مرتب به لطف شما دریا فت می کنم و از محتویات آن بهره می گیرم. در شماره اخیر (۲۰۶) که امروز دریا فت کردم متوجه یک اشتباه بزرگ شده ام که گمان دارم در اولین شماره آینده آینه با بیدرفع شود: در متن مصاحبه آقای دکتر بختیار در روزنامه نگار سعودی از روزنامه المدینه موقعیت آن عرب که خلیج فارس را "خلیج" می نامد قابل درک است ولی آقای بختیار تا بیوربختیا رهم مطابق سلیقه آن شخص صحبت کردند که مترجم مجبور شد ضمن آوردن گفته های رهبر نهضت مقاومت ملی ایران کلمه "فارس" را بعد از "خلیج" در داخل پارانتز ذکر کند؟ یعنی آقای بختیار هم فقط "خلیج" گفتند و نه "خلیج فارس"؟ در صورتی که درست با شادبسیا بسیار ما یه یاء س و دلسردی است و اگر ایسن آن روزنامه نگار عرب بود که در متن عبارات دستکاری کرد و لفظ "فارس" را در میان گفتار آقای بختیار همیشه حذف کرد، که خیانت کرده و با یدبا هیا هوبه وی وبه روزنامه اش اعتراض کرد و اگر مترجم برای یک دست کردن اصطلاح چنین اشتباهی کرد که با یدحتما "در روزنامه معذرت بخواد. در هر صورت این خطای کوچکی نیست که بتوان از آن چشم پوشید.

چندی پیش، یک خبرگوی اخبار رنمیروز رادیوی فرانسوی "اروپا" (آندره آرنو) برای اولین بار "خلیج فارس" را: GOLFE ARABO-PERSIQUE نام داد (که هنوز هم به همین نام تکرار می کند) و در روز بعد از آن وزیر دفاع فرانسه چنین اصطلاح احمقانه ای را در مصاحبه اش تکرار کرد که به هردو شان به تندی پاسخ دادم که در شان آدم های تحصیل کرده و اهل مطالعه نیست که برای راضی نگه داشتن خریداران اسلحه شان و یا نیروگاه های اتمی و هواپیما های گوناگونشان در یک حقیقت تاریخی دست ببرند و اصطلاح اختراع کنند. البته پاسخ می دریا فت نکردم و آندره رنو هنوز هم دادا می دهد. ولی در روزنامه ارگان ملی گرایان ایران دیدن این نوع اصطلاحات معجول قابل تحمل نیست.

آقای دکتر محمد غروی، از توجه شما به قیام ایران سپاسگزاریم. احساس طغیان شما در بر خورد با جعل تاریخی "خلیج عربی" یا "خلیج قابل درک و موجب تحسین است. از فرض شما، فرض دوم مقرون به حقیقت است. دستکاری، عمل روزنامه نگار عرب است و بسیار شدیدتر از آنچه شما تصور بفرما شید به وی اعتراض شده است. ولی با یدبا دآوری کنیم که مسئله

اطناب کلام خواهد شد ولی حداقل می توانم به خلاصه ای که خود شما از شرح حال وی داده اید استناد کنیم. مرقوم میفرمائید: "شرح حال را خلاصه میکنم: از فشار و اختناق، نابرابری ها، حیف و میل ها، وابستگی به خارجی به تنگ آمده و اصلاح و نشانی از تغییر و تبدیلی در افق سیاسی نمی بیند. فضای با زسیاسی را باور ندارد، زیرا با رلمان همان با رلمان منسوب رستاخیزی و دولت های تازه متشکل از همان افرادی است که بیست و چند سال مصادر کار برده اند. آخوند نجف از آزادی و استقلال و عدالت سخن می گوید. از زینت باطنی او هیچکس - جز معدود کسانی که جاسارت دخالت در سیاست را داشته اند و به علت ضعیف روشن و به قیمت اقامت های مکرر در زندان به مرحله رشد و درک سیاسی رسیده اند - آگاه نیست. زیرا ما نیفتت سیاسی او، کتاب ولایت فقیه، را اجازت ورود به مملکت نداده اند. خواه و نا خواه، دنبال او بر راه افتاده است."

اینجا، کمی صبر کنید، با هم برویم. از انشاء نامه سرگشاده جناب عالی پیدا است که به زبان فارسی مسلط هستید. در اینجا "خواه نا خواه" یعنی چه؟ اگر می گفتید "خواه نا خواه به دنبال او و کشیده شد، با زیک حرفی، ولی "براه افتادن" و یا "رفتن" که عملی ارادی است، با "خواه نا خواه" جور در نمی آید. و کشیده شدن خواه نا خواه هم فعل موجود و بشعور نیست چه رسد به موجود "ذیفکر". اینطور می نماید که شما برای اینکه با رنگاروشن فکر تا را سبک کنید به این مغالطه کاری دست زده اید.

لحظه ای به روشنفکر محترمان، که بنا بر تعریف با یدفکر روشن و ضمیر روشن داشته باشد، ببینید: طالب آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی است. آخوندی در نجف از آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی سخن میگوید، و او به دنبالش بر راه می افتد، زیرا ما نیفتت سیاسی او را نخواسته است؟! واقعا "مرا ببخشید، ولی این روشنفکر را با فکر روشنش و تمامت لیفات فلسفی اش با ید لای جز ردیوار گذاشت اگر آیشمن آلمانی هم از آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی سخن می گفت، آقا، چون ما نیفتت سیاسی او را نخواسته بود، با ید دنبالش بر راه می افتاد؟

ولی اینجا هم معطل نشویم. بنده همراه و همزبان با شما، میگویم که روشنفکران ما تا نیمه سال ۱۳۵۷ - به یداد خدمتات روحانیونی، مثل سید محمد طباطبائی به مشروطیت - به قدرت محرکه آخوند نجف برای رسیدن به آزادی و دمکراسی و سایر

من از زنگنه اول به سرعت می گذرم. زبیر آنچه بر دل گران آمده، نکته دوم است. تنها این یا دوری را لازم می دانم که اگر شهادت من و شما در محضر تاریخ میتواند مآلا، به عنوان جزئی از عوامل حصول یقین، پذیرفته شود، مطمئنا "قضاوت ما در محکمه تاریخ ارزش و اعتباری ندارد. نه اینکه خواه سته باشم، خدای نکرده، قدر شما را با یائین بیاورم ولی هنوز شرایط لازم برای صدور حکم جمع نیست. تا وقتی دیگر احساسات در جوش است نمی توان دید که جسمی در آن غوطه می خورد و درو مرجان با خمر بهره است.

من و شما که امروز هنوز جسم و جانمان از آتش مصیبت ها، از جمله مصیبت آوارگی از خانه و کاشانه، در سوز و گداز است، صالح برای قضاوت در باره رژیم گذشته ایران و سهم مدیران آن در حادثه ای که بر مملکت گذشت نیستیم و هیچ فردی از تنبل ما که در متن حادثه زندگی کرده و تلخی ها را شیرینی های آن را زیر زبان دارد، ملاحظت نتیجه گیری و صدور حکم قطعی را ندارد. قضاوت تاریخ در باره هر دوران بلقاوت آنهاست که آن دوران را زندگی کرده اند، همیشه یکسان نیست و گاهی متناقض است. قضاوت تاریخ در باره بیسارک، که اتحاد آلمان و ایچادیک امپراطوری بزرگو قدرت مند را، به وسیله برانگیختن جنگ ۱۸۷۰ با فرانسه، عملی ساخت، با قضاوت ما در آن و پیدار شدن هفتاد هزار جوان آلمانی که در این جنگ کشته شدند، متناقض است.

تاریخ به این آسانی و به این زودی در باره بیلان رژیم گذشته ما را بی نخواهد داد. ولی اگر تحت فشارش بگذاریم که، برخلاف راه ورسم خود، در این زمان، یعنی در پانزدهم آذر ۱۳۶۶، جزئی از اجزاء قضاوت نهائی خود را بروز دهد، احتمالا "پرونده" این واقعیت را پیش روی ما خواهد گذاشت که آن رژیم، با همه ایرادهاش که به آن گرفته می شد، مملکت را به پایه ای رسانده بود که بعد از ۹ سال آشفتگی و آشوب و هرج و مرج عمدی و غیر عمدی حکومت آخوندها و بعد از هفت سال جنگ با یک کشور خارجی تا دندان مجهز، هنوز سازمان اداری اش از هم نپاشیده است، هنوز موه سات اجتماعاتش سرپا ایستاده اند، هنوز ارتشش مقاومت میکند، هنوز چرخ های اقتصادش می چرخد.

اما بر سیم به مصومیت آقای فیلسوف، روشنفکر نمونه، مورد نظر جناب عالی. نمی خواهم به آنچه در باره مرا حل زندگی او به تفصیل گفته اید بر گردم زیرا موجب

نامه سرگشاده

به آواره محفوظ الامضاء

شورای نویسندگان قیام ایران، در شماره مورخ ۶۶/۷/۲۳ قیام ایران مطلبی زیر عنوان "نامه سرگشاده به یاران بی گناه شهر" با امضاء "آواره" محفوظ الامضاء چاپ شده بود که بنظر اینجانب ناپاییدی جواب بماند. لذا، تقاضا دارم شرح پیوست را، به عنوان پاسخی به آن، در همان صفحه به نظر خوانندگان خود برسانید. امیدوارم خصوصیتی در کار نباشد و هر دو طرف یک صفحه و نیم روزنامه را به درج نامه ایشان اختصا دادید، این نوشته را هم بی کم و کاست چاپ کنید و به عذر رفیق جا و تراکم اخبار قسمتی از آنرا حذف نفرمائید و امضای مرا هم، مثل امضای نویسنده نامه سرگشاده، محفوظ بدارید.

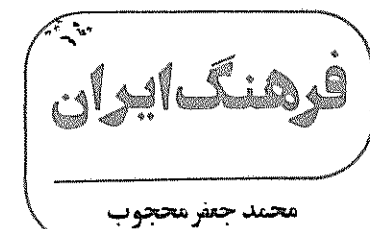
با احترام - امضاء محفوظ

جناب آواره محفوظ الامضاء، نامه شما را با دقت خواندم و متأسفم بگویم که آن را سفسطه و مغالطه ای عظیم یا فتم، امیدوارم از آن گروه آدم های اسیر احساسات و دست و پا بسته در بنده تعصب نباشید، شنیدن عقیده دیگران را تاب بیاورید و در باره آن تا مل کنید. اینکه مراد گروه "یاران بی گناه" قرار بدهید یا در گروه دیگری، مهم نیست. سراسر نامه سرگشاده طولانی شما به دو نکته خلاصه می شود.

گناه بیلاشی که بر ملت ایران نازل شد به گردن مدیران رژیم گذشته است که با جلوگیری از آزادی و انانها فکار و عقاید، راه رشد سیاسی را بر مردم بستند و با پنهان کردن ماهیت واقعی آخوند و ماجرای ۱۵ خرداد آنها را به گمراهی کشیدند و موجب سقوط مملکت شدند.

روشنفکران ایران اگر در تمیز و تشخیص خود اشتباه کردند و بدنبال خمینی بر راه افتادند، گناهی ندارند و خود قربانیان بی خبری ناشی از سانسور و خفقان بودند. و یک نتیجه گیری ضمنی: همانطور که طفل تا نرسیدن به سن تمیز، شرعا "وعرفا" از تشبیه و مجازات معاف است، با ید حکم بر بر اثت روشنفکران ما صادر کرد.

آقای عزیز، یا خانم عزیز، اگر شما برسبیل شکوه و شکایت یا درد دل در باره راه و روش این یا آن گروه در فلان مقطع زمانی، حرفی دارید طبیعی است که میتوانید به هر زبانی بخوا هید عنوان کنید، اما وقتی میخوا هید در باره رابطه علیت بین راه و روش ها و حادثه ای به این عظمت حکم بدهید، با ید کمی جدی تر باشید.



محمد جعفر محبوب

ویس و رامین

داستانی از عصر اشکانیان

ویس و رامین نام داستان‌هایی است عاشقانه، ویس (بروزن خیس) که گاه آن را ویسه (بروزن پیشه) نیز گفته‌اند نام عشق‌رآمین درخترقارن (بدر) و شهرو (مادر) است. دختر ازتبا رشا زادگان است و پدر ویس از امیران و فرمان‌روایان محلی ایران در دوران اشکانی بود. رامین (که نامی رایج تر است و هنوز بر سر زبان‌هاست) ویس را از ایران میان آن نام را به پسران خود می‌دهند) برادر کوچکتر، جوان ترین برادر مردی است سال خورده به نام شاه موبد (بروزن سوزد) که از پادشاهان بزرگ عصر اشکانی است و به وراثت ویس ورامین همه شاهان مراورانشده بودند.

زبیرا و به گیتی زنده بودند برای آن که غبار هر نوع شبهه‌ای از میان بر خیزد گویم که پیش از این در گفتاری، داستان زال ورودا به راه کهن ترین قصه «عشق (البته قصه ایرانی)» خوانده بودیم و اکنون نیز داستان ویس ورامین را قدیم ترین داستان عاشقانه، با زمانه زروزگار اشکانی نامعرفی می‌کنیم. با آن که این دو سخن در ظاهر هم معنی است. متناقض می‌نماید در حقیقت، اما نفع الجمع نیست. داستان زال و رودا به قصه‌ای است فرعی و شاخه‌ای از درخت کهن حماسه ملی ایران، این قصه بسطی است آن ساخته شده است که پدید آمدن جهان پهلوان رستم زابلی، آفتاب سپیده دم ایران را که موجودی کاملاً استثنائی و دارای نیروهای جسمی و روانی و زوربا زو و روشن بینی و فکرتی فدی فوق بشری است مقدمه‌ای زیبا و شایسته باشد. اما با زاده شدن رستم، و خاصه ای نهیسان او در میدان پهلوانی و زورآوری، قهرمانان پیشین رنگ می‌بازند. زال ورودا به هر دو به صورت شخصیت‌هایی نیم رنگ و دست دوم درمی‌آیند که گاه مورد مشورت رستم قرار می‌گیرند یا فرزند برومند خود را که بر اثر نقشه‌های شیطان اهریمنان و اهریمن صفتان به در دست افتاده است از گرفتاری می‌رها نند و در دست راست و چپ او می‌دهند.

اما ویس ورامین چنین نیست. این زوج جوان خود قهرمانان اصلی داستانند و محور اساسی قصه شرح ناگامی‌ها یا کایا مروایی‌های شخصی ایشان است، و اگر جنگی یا صلحی پیش می‌آید و پهلوانی یا سرداری در بندری میداند را در می‌کند، تمام این گونه‌ها در دست جنبه فرعی داستان قرار می‌گیرد و در واقع این زوج جوان و دردا پاره عشق آتشین آنان دور می‌زند.

ویس ورامین داستان‌هایی است عاشقانه، و به اصطلاح داستان ویس ورامین را «عشق‌رآمین» می‌نامند. این داستان با تمام قوت و فن‌ها و ریزه‌کاری‌های بی‌گناهانه چیره دست داستان سراسری در پرده خشن این گونه داستان‌ها به کار می‌برند. در میان داستان‌های عاشقانه اروپائی سرگذشت «تریستان و ایزوت» که داستان‌هایی با زمانه زقرون وسطی است و روایت شفا می‌آید به وسیله چند تن از نویسندگان فرنگی تحریر شده و شکل کتبی یافته و یکی از این روایت‌ها به همت یکی از استادان مسلم ادب ایران به فارسی ترجمه شده و انتشار یافته، با ویس ورامین شباهت‌های گامی دارد و چون ویس ورامین بسیار قدیم‌تر است می‌توان حدس زد که ممکن است سرگذشت تریستان و ایزوت تحت تأثیر آن پرده خسته شده باشد.

کسانی که زمانه عاشقانه «زینب دره» اثر ابوالزاک نویسنده ما حب نام‌فرا نوسی را مطالعه کرده باشند می‌دانند که این داستان با چیره دستی و قوت و قدرت تمام نوشته شده و در آن هیچ حادثه فرعی و جزئی و ظاهراً بی‌اهمیتی نیست که بی‌جهت یا دشه و نویسنده موقع از آن استفاده نکرده باشد. حتی شاید یک کلمه بر زبان یکی از قهرمانان آن جاری نمی‌شود که نویسنده از گفتن آن قصدی خاص نداشته باشد.

داستان ویس ورامین نیز در نوع خود، و با توجه بدان که لااقل چهار پنج قرن پیش از اسلام پدید آمده است، دارای همین نظم و پیوستگی است و سیر حوادث همیشه قهرمانان را در وضعی قرار می‌دهد که سرپیچیدن از آن ممکن نیست. اکنون خلاصه داستان:

در مروپادشاهی بود به نام شاه موبد که شاهان دیگر فرمانبردار او بودند. سالی در بهار جشنی آراست که در آن بزرگان ایران و زنان و دختران نشان از آذربایجان، خراسان، صفهان و شهرستان‌های دیگر گرد آمده بودند. زیبا ترین این زنان شهرها نوشهر بود. شاه موبد به دیدار شهرودل از دست داد او را و در خواست زنا شویی کرد. شهرو به پاس گفت که موبد به سبیدی گرا بیسده و از آن فرزندان آمده است و پسری جوان چون و پرودا رد. شاه با او و پیمان کرد که اگر دختری آورد و او به زنی به وی دهد.

پس از چند سال شهرو دختری آورد که او را ویس نامید و به دایه سپرد و این دایه او را با خود به سرزمین خویش خوزان (= قوچان) برد. دایه سرپرستی کودکی دیگر یعنی رامین برادر شاه موبد را نیز به عهده داشت. چندی بعد رامین را به خراسان با زگردا نندودا به به شهر و نام نوشت که دیگر زعهده هوس‌های ویس بر نمی‌آید. دختر زیبا را از خوزان به همدان بردند. مادرش چون او را دید گفت پدرت خسروی است و مادرت با نوبی و در ایران جز بیرو (= برادر ویس) کسی شایسته همسری توییست. آنگاه شمار اختران برگرفتند و در آن دوران دست به دست داد و گفت شهر موبد و گواهی کس ضرور نیست و یزدان گواهاش است.

اما ناگاه از مرو زردیرا درنا تنی شاه موبد با نامهای شهرو می‌رسد و پیمان‌های را که شاه کرده است به یاد او می‌آورد و می‌گوید که شاه نمی‌خواهد زنی بیش از این در ماه آبا دکه مردانش همه هرزه‌وزن با ره‌هستند بماند و با پیدا او را با زرد به مرو بفرستد.

ویس از این کار ما در به او ایراد می‌دهد و اعتراض می‌کند و می‌گوید که برادرش را بر شاه موبد رجا می‌نهد و زرد را با باخ منفی به مرو با زپس می‌فرستد.

شاه خشمگین می‌شود و سیاهان خود را از سر سرکش‌سور فرامی‌خواند.

ویرو نیز از دوستان خود آذربایجان وری وگیلان و خوزستان و استخر و صفهان یاری می‌خواهد و همگویی سیاهان خود را در دست‌نهاد می‌آورد.

قارن پدر ویس و ویرو در این جنگ کشته می‌شود، اما پیش از آنکه شب در آید ویرو موبد را شکست می‌دهد. موبد به صفهان می‌رود. دزهمین حال آگاه می‌شود که ویس و سرو سرگرم پیگرا را به دیلم است از نیمه راه لشکر به گوراب که ویس در آنجا بود با زپس می‌کشد.

ویس به فرستاده شاه می‌گوید که او زن برادر خود ویرو است و پیوندش با مردی فرتوت که پدرش را نیز کشته است ممکن نیست.

موبد بسیار خشمگین شد و با دو برادر خود زرد ورامین در این باره برای زرد، رامین که زکودکی مهر و پسران را در دل گرفته بود، کوشید تا شاه را از این پیوند مناسبت با زرد، اما زرد موبد را به فریفتن شهرو به مال و ترساندن وی از پیمان شکستن برانگیخت.

موبد با مهابه به شهر نوشت و پیمان را یاد آور شد و خواسته بسیار پیشکش کرد. شهرو شایسته دروازه کساک ویس را بر موبد پیشکش کرد. بدین گونه، پیش از آنکه ویرو از جنگ بازگردد، موبد ویس را به مرو برد. در راه دایه ویس و برده‌های او که ویس در آن بدو پسر زرد چشمر را مین به ویس و زیبا می‌آوردند و دل از دست داد.

ویس که از این پیوندناخشنود بی‌دچاره خوش به شاه ننمود. وقتی دایه از ما جرات آگاه شد، سی شتر را می‌آورد و آنچه ویس را می‌بایست، بر پشت آن به یک هفته به مرو برد، و آنچه توانست کوشید که ویس به سر نوشت خویش تن برده، اما او هموار و ویرو را به دایه آورد و می‌گفت:

اگر شرویم زبیرا کامیابید

مرا پی کام بودن به تر آید
دایه او را به گورهای می‌آورد، اما ویس گریه‌زاری در می‌نهد و می‌گوید من از زندگی بیزارم و چاره‌ای جز کشتن خویش نمی‌دانم مگر آنکه توتدبیری اندیشی که تا یکسال موبد نتواند بر من دست‌یازد تا من بر مرگ پدر شوگاری کنم.

دایه طلسمی آرزوی و دیگری از مس باخت و بر هر یک صورتی نگاشت و آن دوران به هم بست و طلسم را بر لب رودی در خاک کرد که: تا طلسم در آب باشد، مرد بر زن بسته ماند و چون ویس دل بر شاه خوش کند آن را از خاک برگیرد و در آتش بسوزد تا مردی به شاه با آید.

از قزاقی بدرود برادر طرفانی طفیان می‌کند و نیمه‌ای از مرو را فرومی‌گیرد و طلسم را با خود می‌برد و این چنین، تا پایان زندگانی شاه موبد و بر ویس بسته و ویس زهرود شوی تا کامیاب ماند.

رامین دلداده ویس، روزها در باغ گردش می‌کنند. روزی دایه پیر خود ویس را می‌بیند و از ویاری می‌گوید. دایه او را پند می‌دهد که گرد این آرزو نگردد. اما رامین دایه را در آغوش می‌کشد و پند شرم میباید. رامین در دیده‌ها دایه بر همراهی رامین نرم می‌شود. دایه با ویس از عشق رامین بدو سخن می‌گوید. اما ویس زبان به نفرین دایه و شهرا می‌گشاید:

تورا گرشرم و دانش یار بودی

زبان را نه این گفتا ربودی

هم از ویرو هم از من شرم بادت

که از ما سوی رامین گشت بادت...

مرا شوخی و بی شرمی میا موز

که بی شرمی زان را بد کند روز

اگر رامین به بالا هست چون سرو

به مردی و هنر پیرا به مرو...

مرا و نیست درخور، گرچه نیگوست

برادر نیست، گرچه همچو ویروست

عاقبت پس از بسیار گفت و شنود روزی دایه را مین را در مجلس بزمی به ویس می‌نماید. ویس بر رامین عاشق می‌شود و هنگامی که شاه موبد به گرگان وری و کهنستان وساه سفر کرده بود دایه آن دوران به یکدیگر می‌رساند و دلداده‌ها به یکدیگر پیمان وفا داری می‌بندند.

شاه فرمان می‌دهد که رامین به شکار رگه‌ها بیاید و ویس را همراه بیاورد و رامین ویس را با خود نزد موبد می‌برد و یکماهی با هم می‌گذرانند. آنگاه شاه او را نامزد می‌کند که لشکر به موغان می‌برد. دایه پنهان ویس را از رفتن رامین آگاه کرد و او را برانگیخت که آخرین دیدار را از رامین بکشد. موبد که بیدار بود و سخنان دایه را می‌شنید و ویرو را خواند تا ویس و دایه را گوشمال دهد.

آنگاه شاه که زندگی بر او تلخ شده است از کهنستان به خراسان بازمی‌گردد. روزی موبد زبیا می‌های مرو را نزد ویس می‌ستاید، اما ویس می‌گوید که به آرام و تنها رامین است. شاه خشمگین می‌شود و شهرو را ناسزا می‌گوید که همه سی و اندر زنده خود را به نایب‌ت‌زاده است و تنها

تو زن زاده‌اشیدی که هم‌گور خویش بیا ددا ده و خسوار کرده‌ای، اکنون یکی از سر راه بر گزین: یا به گرگان رو، یا به دماوند، و یا به همدان و ننها وند. ویس بردگان خویش را از آدمی کند و کلید گنج‌ها را به شاه می‌دهد و به ماه نزد ویرو و شهرو می‌شتابد. رامین زمانی از دوری ویس رنج می‌کشد. آخربه بهانه شکار از شاه دستوری سفر به گرگان و ساری و کهنستان می‌گیرد. شاه که قصدش را در یافتن است او را پند می‌دهد که دست از زویس بردارد. رامین سوگند می‌خورد که دیگر ویس را نبیند، اما یکسره نزد ویس می‌شتابد و هفت ماه با یکدیگر به خوشی می‌گذرانند. موبد چون از این کار آگاه می‌شود، نامهای تندوسرا سر نامها را به ویرو می‌نویسد و او را ستر می‌خواند که به ما در خویش می‌نازد، و می‌گوید که از ایران و آذربایجان و دشت گیلان سیاه‌فرا هم آورد و ما ده جنگ با شد، و خسود لشکر به کشور ما می‌کشد. اما در راه نامهای از ویرو برد می‌رسد که:

ویس را تو خود به کشور ما فرستادی، نه من او را ر بده‌ام، و اگر بد و مهر می‌ورزم و نزد خویش داشته‌ام زانست که خواهر منست.

موبد از کزده پشیمان می‌شود و ما هی در کشور ما به میبمانی و نخجیر نزد ویرو می‌گذرانند، آنگاه ویس را برداشته به مرو بازمی‌گردد. ویس به شاه می‌گوید که مین او را مین کاری به نایب‌ت‌زاده است و شاه را صرار و ارزند که گران سخن راست است، سوگند بخورد یعنی از آتش بگذرد. اما ویس که می‌داند گنا هکار است، آتش با لا گرفته را می‌بیند، رامین را به فرار همدان می‌آورد و به راه رگری دایه زرو گوهر بسیار بر می‌گیرد و از راه گلخن گرما به به بوستان می‌روند و بر ساسب سوار شده زبیا با ن و کویرمی گذرند و در روز به ساری می‌رسند و در خانه بهروز، زبیرا گران ری و دوست رامین فرود می‌آیند و دیری در آنجا به خوشی و شادگامی می‌گذرانند.

شاه کشور را به زرد می‌سپارد و در جستجوی ایشان پنج‌ماهی کوه‌دشت را در می‌نورد و به روم و هندو ایران و تورا می‌رود. در غیبت شاه رامین نامهای به ما در خسود می‌نویسد و چون موبد به مرو بازمی‌آید او را زکا را نشان آگاه می‌شود. نامها بخشایش و زنها ربه ایشان می‌نویسد و دو دلداده به خراسان بازمی‌گردند.

پس از آن شوی موبد در بزم با دایه بسیار می‌نوشد و مستان به خواهر می‌رود. رامین به نامهای آید و سرود می‌خواند و ویس را آواز می‌دهد. ویس دایه را به جای خویش در کنار شاه می‌خواهد و چو راغ را از زبیرا بیرون می‌برد تا اگر موبد بیدار گردد، نداند که در کنار او خفته است، آنگاه به نامهای شاد و همه شب در کنار رامین بزمی برد.

سحرگاهان شاه بیدار می‌شود و دست بر تن دایه می‌ساید و بدگمان می‌شود. اما هر چه از او می‌پرسد تو کیستی، یا سخنی نمی‌شنود، فریاد بر می‌آورد و در شایمی می‌خواهد. رامین ویس را بیدار می‌کند و او به شتاب خود را به شستان می‌رساند و به شاه که دست دایه را در دست دارد، می‌گوید:

این دست مرا از بس کشیدی ریش شد، رها کن و دست

دیگرم را بگیر، و چون موبد دست ویس را می‌گیرد دایه به

چالاک بیرون می‌جهد و چو راغ می‌آورد و شاه می‌بیند جز

ویس کسی نماند و نیست، از وی پوز می‌خواهد.

سیر حوادت داستان که مثل حلقه‌های زنجیریکی پس از

دیگری فرا می‌رسد، این دودل‌داده را دست‌خوش خویش

دا ردوان دوکا در رنج فراق، گاه در نعمت وصالی

زود گذر و پنهان از همه کس، گاه در حین فرار و گاه گرفتار

خشم و غضب شاه بوده‌اند. حتی ویس در زیر تازیانه شاه

موبد تا دم مرگ می‌رود و دست از وفا داری به رامین نمی‌کشد.

منا عاشقانه‌ها جوادت فرعی داستان را نمی‌توان در

این مختصر به قلم آورد، اما در میان این گرفتاری‌ها و

سرگردانی‌ها و تلخ‌کامی‌های امتدی که گاه در میان

آن‌ها روزی چند توفیق وصال، چون برقی که در تاریکی

بدرخشندست می‌داد، سرانجام پس از یک رسوایی در دناک

که منجر به ریختن آبروی معشوقه و شهرو و معشوق شد و کار به

خنجر کشیدن برادر بر روی برادرانجام می‌دهد، حادثه ای بزرگ

و اساسی روی داد.

در خراسان فرزندان ای بود به گوی نام که با رامین دوستی

داشت و گاه او را پند می‌داد:

چو آمد پیش رامین با مدادان

مرا و را دبس دل تنگ و گریان

بیرسیدش که در مانده چرا بی

چراشادی و اورنگ شاهی

چو این هر دو بوددیگر چه خواهی؟

خرد را در هوا (= عشق) چندین مرجان

روان را در بلا چندین پیچان

رامین با وجود عشقی که جانش را گرم می‌دارد، ز تلخ

کامی‌های که چشیده و گرفتاری‌های که در راهش پیش

آمده است به تلخی گله می‌کند:

تنی را چند با شد از زگاری؟

دلی را، چند با شد در بیاری؟

جهان را زشت کاری بیش از آن است

که ما را کوشش و صبر توان است

قضا بر هر کسی با ریدبیاران

ولیکن بردم با ریدطوفان

نه بر من بگذرد هرگز یکی روز

که تنها بدر ما داغی جگر سوز

جهان گر بر سر من گل فشاند

ز هر گل بردم تیری نشاند

به کام خویش جامی می‌نخورم

که جام زهرش اندر پی نخورم

گله‌های رامین ادا می‌یابد و دوست اندر زگوش پس از

مقدمت بسیار انجام مبدومی گوید علت این همه رنج و

تیمار آن است که توبا زن شاه موبد عشق می‌ورزی:



یکشنبه ۱۹ مهر

گاسپاروایین برگروریزدفاع آمریکا اعلام کرد که کشف قطعی در قایق جمهوری اسلامی که در خلیج فارس مورد حمله است هلیکوپترهای آمریکا که در آنجا کشته شده نشان می دهد که رژیم تهران موشک های ضد هوایی آمریکا که "استینگر" در اختیار دارد. بگفته مقامات پنتاگون تحقیقاتی در جریان است تا روشن شود که جمهوری اسلامی این موشک ها را از چه منبعی بدست آورده است. محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران دیروزی مصاحبه ای در مشهد اعلام کرد جمهوری اسلامی دیرزمانی است موفق شده است از زوئی موشک های "استینگر" موشک های مشابهی بسازد.

دوشنبه ۲۰ مهر

جمهوری اسلامی اعلام کرد هواپیما های عراقی چندوا حد صنعتی را در داخل ایران بمباران کردند که در نتیجه یک کشته و چند مجروح در میان کارگران بجای ماند. در این حال عراق اعلام کرد طی ۶ فقره حمله هوایی پالایشگاه نفت خرم آباد، تلمبه خانه تنگی قتی، پالایشگاه صفهان، نیروگاه برق تبریز و یک نفتکش جمهوری اسلامی را در سواحل ایران بمباران کرده است.

نفتکش پتروشیب - ب متعلق به عربستان سعودی در جنوب خلیج فارس مورد حمله قایق های سریع جمهوری اسلامی قرار گرفت.

ظهور امروز به تائید منابع دریایی منطقه یک نفتکش ۲۰ هزار تنی پاناما می به نام ماریانتی مورد حمله هواپیما های عراقی قرار گرفت و به آتش کشیده شد. خبرگزاری جمهوری اسلامی اعلام کرد که از دیروز تولید موشک های کاتیوشا معروف به آرگ استالین یک واحد صنعتی در نزدیکی شیراز که تحت نظارت سپاه پاسداران است، آغاز شد.

سه شنبه ۲۱ مهر

جمهوری اسلامی در ساعت ۵:۵۷ دقیقه با مداخله امروز بخدا در با ریدگر با موشک زمین به زمین مورد حمله قرار داد این چهار زمین حمله موشکی به بغداد در طرف یک هفته گذشته بود. موشک جمهوری اسلامی در نزدیکی یک مدرسه ابتدایی منفجر شد و ۲۲ کشته و ۲۲۸ زخمی برجای گذاشت که بیشتر آنها از دانش آموزان مدرسه بودند. در حالی که به دعوت دولت عراق دیپلماتها و خبرنگاران خارجی مقیم بغداد از محل اصابت موشک دیدن کردند، جمهوری اسلامی ادعا کرد که موشک به مرکزوزارت دفاع عراق اصابت کرده است.

چهارشنبه ۲۲ مهر

به گفته منابع کشتیرانی خلیج فارس، یک نفتکش ۲۳۲ هزار تنی لیبیایی به نام "بگاسوبیک" در نزدیکی پاناما حمله نفتی خاک موشک های عراقی را تجربه کرد.

و این برگروریزدفاع آمریکا در مصاحبه با "وال استریت جورنال" گفت جمهوری اسلامی به احتمال قوی ۶ موشک استینگر در اختیار دارد که ممکن است آنها را از مجاهدان افغان گرفته باشد.

سخنگوی وزارت خارجه شوروی در مسکو با اشاره به درگیری نظامی آمریکا و جمهوری اسلامی و گسترش بحران در خلیج فارس، اعلام کرد اقدام فوری برای رفع تشنج در منطقه ضروری است و باید نیروهای آرسوی سازمان ملل جایگزین نیروهای خارجی مستقر در خلیج فارس شود.

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس اعلام کردند در مقابل تهدیدهای جمهوری اسلامی، به طور مشترک از عربستان سعودی و کویت حمایت خواهند کرد.

پنجشنبه ۲۳ مهر

وزارت دفاع کویت اعلام کرد که سرگاه امروز جمهوری اسلامی یک نفتکش ۲۷۵ هزار تنی آمریکا را به نام "سونگاری"

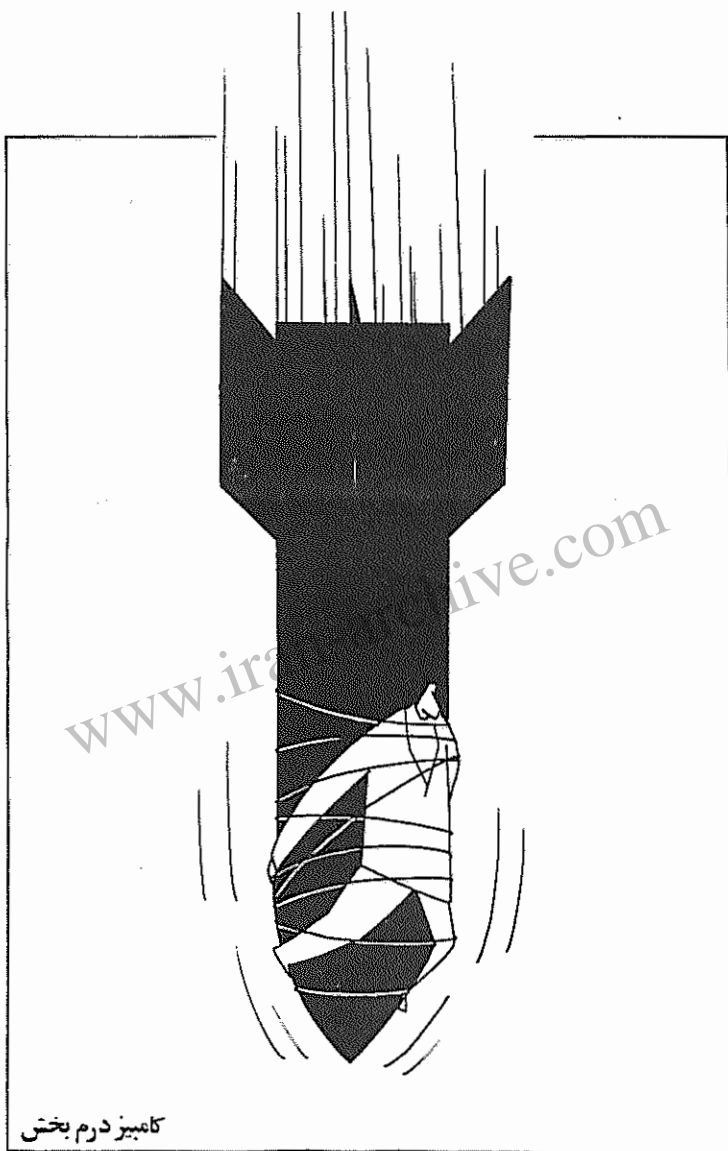
که با پرچم لیبی حرکت می کند، در بندر احمدی کویت بوسیله موشک مورد حمله قرار داد.

به گزارش جمهوری اسلامی هواپیماهای عراقی چندبار تا سیسات اقتصاد ایران را در مناطق جنوبی و غربی کشور بمباران کردند و تعداد زیادی کشته و مجروح برجای گذاشتند. جمهوری اسلامی اعلام کرد به تلافی حمله های عراق تا سیسات اقتصاد و نظامی عراق را در تمام شهرهای این کشور به جز ۴ شهر کربلا، نجف، کاظمین و سامره بشدت بمباران خواهد کرد.

دبیرکل سازمان ملل اعلام کرد که بر اساس رهنمودهای شورای امنیت طرح صلح تا زدهای برای پایان دادن به جنگ جمهوری اسلامی و عراق تهیه کرده است و آن را امروز به طرفین تسلیم کرده است که تهران و بغداد دبا بدظرف ۱۵ روزه آن پاسخ دهند.

جمعه ۲۴ مهر

سرگاه امروز جمهوری اسلامی یکی از ۱۱ نفتکش کویتی را که در آمریکا به بندر رسیده است در آبهای ساحلی کویت هدف موشک قرار داد. در این حمله هیجده نفر از جمله خدای آمریکا کشته شدند. موشک های ۲۵۰ هزار تنی مذکور "سی آیل سیتی" نام دارد.



کامیوز درم بختی

است.

شنبه ۲۵ مهر

میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی برای دیدار و گفتگو با حافظ اسد و سایر مقامات سوریه وارد دمشق شد.

یکشنبه ۲۶ مهر

علی اکبر ولایتی وزیر خارجه جمهوری اسلامی برای دیدار و گفتگو با مقامات کوبا عازم هاوانا شد.

دوشنبه ۲۷ مهر

چهار ناو شکن نیروی دریایی آمریکا به تلافی حمله موشکی جمهوری اسلامی به نفتکش "سی آیل سیتی" ساعت ۲/۵ بعد از ظهر امروز سکوی نفتی رستم را در خلیج فارس با شلیک هزار گلوله توب منهضم کردند. کماندوهای نیروی دریایی آمریکا همچنین وارد یک سکوی نفتی دیگر به فاصله ۸ کیلومتری سکوی رستم شدند و تا سیسات را در آن را تخریب کردند.

وزیردفاع آمریکا اعلام کرد که سکوی رستم به پایگاه دریایی سپاه پاسداران تبدیل شده بود. رونا لدریگان حمله آمریکا را پاسخ "محتاطانه" و "محدود" توصیف کرد.

متحدان آمریکا و بیشتر کشورهای غربی، حمله آمریکا را مورد تأیید قرار دادند. مارگارت تاچرنکس وزیر انگلستان

ما هم نمی زنیم. موسوی افزود: اما ما نمی توانیم ساکت بنشینیم و با عملی متنا سب به آمریکا پاسخ خواهیم داد.

چهارشنبه ۲۹ مهر

دولت چین عملیات نظامی آمریکا و جمهوری اسلامی را در خلیج فارس بدون نام بردن از جمهوری اسلامی، محکوم کرد.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، مقامات جمهوری اسلامی از یک هفته پیش از بیم حمله احتمالی آمریکا دستوراً تی دریا ره تخلیه اقتصاد بندر عباس صادر کرده اند و کالاهای که در بندر عباس در انبارهاست به بندرهای کوچک اطراف منتقل میشود.

پنجشنبه ۳۰ مهر

ساعت ۱۰/۵ دقیقه صبح امروز یک اسکله شناور با رگیری نفت در بندر احمدی کویت هدف یک موشک جمهوری اسلامی قرار گرفت و به آتش کشیده شد. در این حمله ۳ نفر از کارکنان اسکله مجروح شدند. سکوی مذکور میتوانست بطور همزمان دو نفتکش غول بیکر ۵۰ هزار تنی را نفت گیری کند.

رئیس جمهوری آمریکا در یک کنفرانس مطبوعاتی به آیت الله خمینی اخطار کرد که هرگونه حمله به کشتی های راهزیر پرچم آمریکا هستند تلافی خواهد کرد.

دولت کویت به کار در جمهوری اسلامی در این کشور خطا کرد در صورت ادامه تجاوزات جمهوری اسلامی دولت کویت در تمام روابط خود با رژیم تهران تجدید نظر خواهد کرد.

"یولی ژورنتسف" معاون اول نخست وزیر شوروی در قاهره اظهار داشت: برای جمهوری اسلامی چه خوش باشد چه بد نباید شوروی عراق را رها نخواهد کرد و برای پیمان دوستی و همکاری خود با عراق احترام خاصی قائل است.

جمعه یکم آبان

به گزارش منابع کشتیرانی منطقه سرگاه امروز یک نفتکش ۳۵ هزار تنی پاناما می در جنوب خلیج فارس مورد حمله یک قایق تندرو جمهوری اسلامی قرار گرفت.

میخائیل گورباچف رهبر شوروی، طی ملاقات با وزیر خارجه آمریکا در مسکو اظهار داشت: با مداخله آمریکا در خلیج فارس نه تنها ممکن است بخشی از تلاشهای بین المللی صلح را از بین ببرد، بلکه احتمال دارد به روابط شوروی و آمریکا نیز خدشه وارد آورد.

ولایتی در دیدار با وزیر خارجه ایالات متحده درم گفت: رژیم اسلامی طرح تازه سازمان ملل را برای پایان دادن به جنگ بطور اصولی می پذیرد.

رژیم رکیستی یمن جنوبی که تا بحال از رژیم تهران پشتیبانی می کرد، برای نخستین بار جمهوری اسلامی را بخاطر پرتاب موشک به اسکله با رگیری نفت کویت محکوم کرد.

شنبه ۲ آبان

خبرگزاری فرانسه به نقل از منابع آگاه گزارش داد که "ما ریزویلا" یک منشی بخش دیپلما تیک کاخ نخست وزیر فرانسه است و مدارک محرمانه مربوط به جنگ جمهوری اسلامی و عراق را در مقابله دریاقت پول در اختیار معشوق ایرانی خود به نام محمد نصاری مقیم آلمان غربی قرار میدهد است. "ما ریزویلا" در ژوئن ۱۹۸۶ هنگامی که از دیدار محمد نصاری از فرانسه فوت بازمی گشت در فرودگاه پاریس در حالی که اسناد محرمانه در جیب او خود داشت دستگیر شد. رسیدگی به پرونده وی به "ژیل بولوک" سپرده شده است که رسیدگی به پرونده وحیدگرچی و بمب گذاریهای پاریس را نیز برعهده دارد.

شوروی ضمن ابراز نگرانی از وخامت روزافزون اوضاع در خلیج فارس، رسماً عملیات نظامی علیه کویت را محکوم کرد و از تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت کویت پشتیبانی نمود.

بعدها ظهراً روزاً تفجاری در محل دفتر نمایندگی شرکت هواشی پان آمریکا در کویت روی داد. این انفجار رخا را کسی مالی بسیار آوردولی به کسی آسیبی نرساند.

یکشنبه ۳ آبان

میرحسین موسوی اعلام کرد جمهوری اسلامی در حال اتخاذ تدابیر اقتصادی برای رویارویی احتمالی با آمریکا است. وزیران خارجه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس طی بیانیه ای متفقاً جمهوری اسلامی را به خاطر حمله به کویت محکوم کردند.

میرحسین موسوی در دمشق اظهار داشت: آمریکا به وسیله سوریه به ما پیام داده است که این آخرین بار است، شما زنید

اظهار داشت که رونا لدریگان کا ملحق شد که با یگان قایق های تسویپ دار جمهوری اسلامی را نابود کند.

سه شنبه ۲۸ مهر

و این برگروریزدفاع آمریکا به جمهوری اسلامی هشدار داد چنانچه دست به انتقام جویی علیه آمریکا بزند یا لات متحده عملیات تلافی جویانه نظامی دیگری انجام خواهد داد تا به رژیم تهران تفهیم کند که حمله به کشتی های بازرگانی را تحمل نخواهد کرد.

"سرجفری هاو" وزیر خارجه انگلستان هشدار داد اگر یک کشتی با پرچم انگلستان هدف حمله جمهوری اسلامی قرار گیرد، انگلستان به اقدام جدی دست خواهد زد.

یک سخنگوی رسمی شوروی آمریکا را متهم کرد که با حمله به سکوها نفتی ایران، علناً در موضع جنگ قرار گرفته است. وی افزود برای متقاعد ساختن رژیم تهران برای پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت باید تلاش های دیپلما تیک دست زنده آن که به نیروی نظامی تسوسل

میرحسین موسوی در دمشق اظهار داشت: آمریکا به وسیله سوریه به ما پیام داده است که این آخرین بار است، شما زنید

ویس و رامین، داستانی از عصر اشکانیان

بقیه از صفحه ۶
تورا تا دوست باشد ماه ما همان
همان دشمنت باشد شاه شاهان
تنت باشد همیشه جای آزار
دلست همواره باشد جای تیمار
توبای پیل دمان در کار زاری
ندانم چونت با شدرستکاری
توبی کشتی همی دریا گذاری
از او جویندیده در شاه سواری
ندانم چون بود فرجام کارت
چه نیک و بد نما ید روزگارت
توسال و ماه با آن از ده نایبی
که از وی نیست دشمن را رهایی
سپس بدو می گوید از تمام این ها گذشته نامتونیزیه
زشتی و نا حق ظنی برآمده است و مردم گویند:
اگر خودویسه بودی ماه و خورشید
خرد را کام و جان و ناز و امید
نبا یستی که را مین خردمند
ابا ویسه بکردی مهر و پیوند
چورا مین شیر مردن نام گستر
بمانا مبدیا لوده است گوهر
آن گاه گوید ویس همان است که دیده و از باغ وصالش میوه
چیده ای، اگر صدا ل دیگر هم او را ببینی همان است آخر
او حورا لعین و ما ه آسمان که نیست
از او بهتر به پای کی و نکبویی
هزاران پیش یابی گرجویی
بدین بی ما یکی عمر و جوانی
بسر بردن به یک زن چون توانی؟
اگر تو دیگری را یار کنی
به دل پیوند او را خواری
جهان از هند و چین تا روم و بربر
به پیروزی تو داری با برادر
بجز مرز خراسان که شوری نیست؟
و یا جز ویس با نود لبری نیست
نشست خویش را جای دگر جوی
زهر شهری نگاری سیم برجوی
این نصیحت ها، که در موقع مناسب، وقتی را مین از
سختی و بدبختی و خواری کشیدن به ستوه آمده بود و بدو
گفته شد، ویرا در شاه موبد نیز سخن ها بدو گفتند و
مهربانی ها کرد، در راه مین مو شرافت او تصمیم گرفت
دل از مهر ویس بردارد و زندگانی را به گونه ای دیگر
آغا ز کند.

شاه فرمان را روی ری و گرگان و کهستان را بدو سپرد.
و پس در آخرین دیدار با سردی با را مین روبروی شود.
اما بی درنگ پشیمان می شود و به دل جویی برمی خیزد
و به راه مین فشار می کند که هیچگاه به گوراب نرود زیرا
بیم آن دارد که در گوراب بدل به دلاری دیگری سپارد.
فرمان را مین در این مرزبانی به همه جا روان شد و
گرگان و ساری و آمل و کهستان و گوراب و بهتیرین
سرزمین ها یعنی اصفهان را داد و آسایش فرا گرفت و چون
کار همه شهرستان ها بسا مان شد راه مین به گوراب رفت.
سران آن ناحیه زوی پذیرایی شایان کردند. وی روزی
در راه به زبیا رویی برخورد و دل بدو باخت. زبیا رخ گفت
کندا مش گل، پدرش از زهدان و ما در شاه زگوراب است

و وقتی به مهر را مین دل می نهاده دیگر گرد عشق ویس
نگردد و او را فرا موش کند.
را مین با گل زنا شویی کرد و نامه ای نوشت و آب یا کی
بر روی دست ویس ریخت و گفت: من در این جا با گل خوشم
و از این پس مرو موبد تورا و کشور ما (= ماد) و گل مرا
چون این نامه به ویس رسیدی آرا مگشت و دبیر را گفت
نامه ای پرسوز و گدا ز به راه مین بنویسد. دبیر نیز
نامه ای در ده در (= ناپ) پرا ز آرزومندی ویس، به
راه مین می نویسد و آن را به دست قاصدی دهد، اما زبانی
راه مین را زبانی و فاشی سرزنش می کند.
نامه های ویس از موه شترترین و زیبا ترین و در عین حال
ساده ترین را زبیا زهای عاشقانه است. با کمال تاسف
چندین بیستی از آن نمی توان نقل کرد:

اگر چرخ فلک باشد حریرم
ستاره سرسبز با شد بدیبرم
هوا با شد دوات و شب سیاهی
حروف نام برگ و ریگ و ماهی
نویسند این دبیران تا به محشر
امید و آرزوی من به دلبر
به جان من که بنویسد ندیمی
مرا در هجرنما یندیم می ...
چنان گشتم در این هجران که دشمن
ببخشا بدهی چون دوست بر من
بحق صحبت ما سالیانی
به حق دوستی و مهربانی
که این نامه سرتابن بخوانی
یکایک حال من جمله بدانی
به نیک و بد جهان بر ما آید
وز آن پس خود جهان دیگر آید
ز ما مانده گیتی در، فسانه
در آن گیتی خدایا و دانه ...
من آن یارم چنان بر تو گرامی
که گمردم با تو چندان شاد کامی
من آن یارم چنان بر تو نیازی
که گمردم با تو چندان عشق بازی
کنون نامه مدهی با یبند نیشتن
بدین بیچارگی خرسند گشتن

راه مین در زنا شویی با گل، به حقیقت می خواست دفتر
حوا دت در دنیا که گذشته را ببندد و زندگانی نو آغا ز کند
و از این روی سر به پیمان زنا شویی با گل فرو می آورد،
بلکه دیگر آن رسوایی ها و تلخ گامی ها و گرفتاری ها و
خواری کشیدن های هر دویشان - که گاه خطر مرگ نیز
در پی داشت - تکرار نشود. اما وی پس از چندی زندگی
با گل از زبیا رویی شاد و حساس می کند که هیچ کس
جای ویس را در دل او نتواند گرفت.
روزی در صحرا یاری بدو یک دسته بنفشه می دهد و راه مین
به با دروژی می افتد که ویس دسته ای بنفشه بدو داد
هوا را به ویس سوگند و وفا داری خود را بدو، به با داداشته
با شد آن گاه از زبیا را ن دور می شود و از سب فرود می آید
و با خود به گفتگو و در دل می بردارد. خبر این حادثه به
گل نیز می رسد.
اما راه مین رخ خود را بر پشت و به راه خراسان رفت.
راه مین ماهی ده گانه ویس به دست بیکی آفرین نام بدو
رسید. سپس آذین جواب راه مین را به مرور برد. راه مین نیز
در پی او بر پشت و به راه مرور رفت. شب هنگام دیده بان
دا به راه زبیا رویی را مین آگاهی داد. وی این خبر را به
ویس با زبیا و شاه آفسون کرد چنان که خوابی نوشین

او را در ربود. هوا سرد بود و برف زمین را پوشانیده بود.
در آن سرما ویس به با مقصیر آ دورا مین بر در قصب
گفتگوها و گله گزاری های خود را آغا ز کرد و عصبانیت
مخشوقانه و نا زکشدن و عذر خواهی عاشقانه به درازا
کشید. ویس رخ را مین را مورد خطاب قرار می داد اما
روی سخن با راه مین بود. گفتگو به درازا کشید (در متن
کتاب سربه ۵۵۰ بیت می زند) و سرانجام راه مین هر چه
کرد، دل ویس به با سخ های او را منشد. تا گزیرا مین در
آن شب سرد عیان با زبیا ندوبرفت. با با زکشتن راه مین،
ویس پشیمان شد و خود را زبیا اوستا فت و در برف و بوران
او را دریا فت و با زکشتگوها در گرفت (بیش از ۲۶۷ بیت)،
این با راه مین زنا نداد و ویس آ زرده و خشمگین با زکشت
راه مین به دنبال اوشتا فت. سرانجام نزدیک با مسد
آشتی کردند و با هم به کا خرفتند و یک ماه پوشیده از چشم
شاه و پادشاهان به شادی نشستند. پس از آن راه مین از
قصر بیرون رفت و در یک منزلی جا ماهی گرد آلود پوشید
چنان که گویی اکنون از راه رسیده است پیش شاه آ مسد و
گفت تمام آن نواحی را که بدو سپرده شده بود را مکرده و
دشمنی برای شاه حتی در شاه و موصل و مین با قیامانده
است.

موبد بدو گفت زمستان را در مرو با نندا در به راه مین هم به
گرگان به شکار روند. راه مین سه ماه در مرو ماند و در آن
مدت پنجاهی از ویس دیدار می کرد. چون شاه موبد و
راه مین به شکار رفتند و ویس از دوری معشوق بی تاب بی
می کرد. دا به راه و گفت: گنجشاه ای اکنون به فرمان
تنت بر راه در می چون و بیرو شهر و دلا را می چون
راه مین در راهی و زنا موبد با همه ما مین، می ورزد. بهتیر
است پیش از آن که وی روزی بنا گاه به راه دست با بد افسر
شاه می بر سر راه مین نهی و گنج را بر گیری. ما در و بر ادرت
نیز تو را یاری خواهد کرد.

ویس به همین ترتیب عمل کرد. راه مین را بخوانند و وی
نهفته به آتشگاه آمد. ویس نیز به آتشگاه رفت و شب هنگام
دلوران جنگی که همراه راه مین بودند در غروب آفتاب
چا در به سر کشیدند و به در رفتند و چون شب فرا رسید از
کمین گاه به در جستند و در راه بر گرفتند. زرد که نگهبان دژ
بود از خواب بر جست. راه مین او را به تسلیم فرا خواند. اما
نپذیرفت و با راه مین در آویخت و به زخم شمشیر او زبسی
در آمد.

راه مین گنج موبد را برداشت و بر اشتهار نندا دوبه سرعت
خود را به دیلمان که جایی استوار بود رسانید و در آن جا به
پادشاه نشست و عدل و داد پیشه گرفت.
موبد خواست تا لشکر بر سر راه در ببرد. در لشکر گاه شبی
گرد از زبیا به بیرون جست و به لشکر گاه آ مد شاه موبد در حال
مستی بر اسب چوگانی جست و خشتی (= نیزه ای کوتاه) بر
او انداخت که گاه رگ بر نیا مد. گرا ز سب و شاه راه در انداخت
و هر دو را تبا به کرد و دست راه مین به خون برادر آلوده نشد.
راه مین خدای را سپاس گفت که روزگاری موبد بی خون ریزی
بسیار مددوی به شاه نشست و سالیان درازا راه مین به
خوشی زیستند. راه مین افزون از صد سال زیست که هشتاد و
سه سال آن راه پادشاه بود و با ویس بسر برد. چون ویسه بمرد
راه مین دهمه ای از آتشگاه به زبیا آورد و او را بندان
دخمه برد و در راه رسیدن نوروز فرزند خود خورشید را تاج
شاه می بر سر نهاد و سه سال پس از آن در دخمه ویس در آتشگاه
گوشه گیری و پارسایی گزید. سرانجام راه مین نیز جان به
آفریننده جان ها داد و در دوران دودل داد در مینوبه هم
رسید.

دکتر محمد مصدق و دوران کار

بقیه از صفحه ۸

چنانکه در جبهه مابین زبیا و شاه گفته ام رو، ساء دادگاه
ووا بستگان وحشت از زبیا زخواسنی داشتند که چگونه
نمی توانند جلوه های دکتر مصدق را بگیرند که به رضاشاه
این قدر بدنگوید. نه، می توانستند بحث مجسمه رضاشاه
را پیش نیا و رندونه تا در بوندند از تحقیق رضاشاه که دکتر
مصدق بی محابا می گفت جلو گیری کنند.
در دادگاه بدوی فوق العاده نظامی در این بحث ها از
طرف صفا به به دکتر مصدق فحاشی شد. در دادگاه تجدیدنظر
دکتر مصدق تجربه آموخته زبیا در دادگاه بدوی نه از بیم فحاشی
صفا به بلکه وحشت از سر کردن دادگاه مطالب با زبیا
را تکرار نمی کرد گفته های مربوط به مجسمه ها در دادگاه
بدوی را به زبان نمی آورد و به اظهارات خود در مرحله
با زبیا حواله می داد.

با لایحه دکتر مصدق در جلسه تاپایانی... طاقت نیاورد
وخواست که تمام نده های مطالبش را نگفته بگذارد. دادگاه
تجدیدنظر با این می یافت و جای دیگری نداشت که
بتواند گذشته های مربوط به رضاشاه را با افشاگری
یا در و نشود و به خود بگوید چرا نگفتم. این جلسه از
آن روحا نزا همیت و مهیج است که همه حاضرین در دادگاه
اعم از رئیس، دادرسان، دادستان و وادایران و حاضرین
و ناظرین و خبرنگاران و خبرنگاران با دقت تمام گوش
شدند. آنفس ها را در سینه حبس کرده و با کنجکای و اعجاب
و تحسین دکتر مصدق که بدون وحشت و هراس با حضور ذهن و
اعتقاد و ایمان کامل به گفته هایش با نهایت خلوص بسا
حرکت و دست و اشارت نداد در دادگاه.
- شاه فقید را انگلیسی ها در ایران شاکردند.
- این شاه با عظمت و اقتدار را با دوما کرده در بی. بی. سی
لندن در شهریور ۲۰ از ایران بردند. او شاه ایران نبود.
اگر شاه ایران بود می گفت (دکتر مصدق با بسردن دو
دست در امتداد شاه نه ها و حرکت بدن کمی به عقب با شور
بسیار) " میان ملت منی ما نمونمی روم."
- از دوره ۵ تقنینیه مجلس شورای ملی مخلوق او بود.
شاه فقید می گفت ۱۵۰ هزار سرنیزه در رم (قشون اش را

می گفت) وقتی که گفتند برو از این ۱۵۰ هزار سرنیزه
یکی به حمایت او برخواست. در مجلس شورا هم گفتند:
الکثیر فیما وقع.
این پادشاه قبیل از اینک سرکار بیایدینا ری نداشت
وقتی که از مملکت رفت غیر از زبولها که در با نکل لندن
داشت ۵۸ میلیون تومان بدست پادشاه فعلی داد. پنج
هزار و شصت و سه هزار و شصت و سه هزار و شصت و سه
شیت آن را در جراید بیبینه بر طبق اوراق شبتی به
ملکیت خود در آورد. او شاه نبود. من به انتقا ما ینک
یک ایرانی را از ایران تبعید کردند انگلیسی ها را از
ایران بیرون کردند تا بروند در جزیره خود به فکر فروروند
و بداند که با یک ملت زنده ای طرف اند.
(با حرارت مطالب با لا را گفت و نشست.)

دو مجسمه نیم تنه زبیا شاه و محمدرضا شاه در گوشه ضلع
شرقی سالن با شگاه افسران نهاده بودند دکتر مصدق
برپا خاست و به مجسمه رضاشاه رو کرد. دودست به سینه -
(عوا مل جور خوشحال شدند که دکتر مصدق به حال تعظیم
در آمده و دارتوبه و انا به می کند) گفت:
- آقای سید یعقوب انوارا هل شیرا زما ینده تحمیلی
به مردم گاشان و مبعوث رضاشاه بوده که چنین می گفت:
او گفت یک پیش آمدی واقع شده است انشاء الله رحمن
امیدواریم این پیش آمد برای ملت ایران پیش آمد
نیکی باشد و سعادت ملت ایران در این پیش آمد باشد
از تحت یک فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند...
علی دشتی هم با پر خاشگری و بدگویی به رضاشاه هشتاد و
با مصلحت جیب های رضاشاه را در سفر تبعید از طریق
بندرعباس بگردند و حسا بجوا هر سلطنتی را برستند.
در آء نید دورنگی الخیر ما فی وقع گوئند ۹ آبا نماء
۱۳۰۴ دکتر مصدق را به یاد می آورم که در مخالفت با
تغییر سلطنت منجمه گفت:
... شاه هستند، رئیس الوزرا هستند، فرمانده کل قوا
هستند بنده اگر سر مرا ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقای
سید یعقوب هزار رفعت به من بدهند زبیا را این حرفها
نمی روم. بعد از زیست سال خونریزی آقای سید یعقوب
شما مشروطه طلب بودید؟ آزا دیخوا بودید؟ بنده خدم
شما را در این مملکت دیدم که با لای منبر می رفتید و مردم
را دعوت به آزادی می کردید... اگر اینطور باشد
ارجاع صرف است استبداد صرف است. پس چرا خــون
شهادی را آزادی را بی خود ریختید؟
" تعظیم می کنم به مجسمه رضاشاه فقید که انگلیسی ها آوردند
و ۳۲ سال نفت را تصدیر کرد."

دا طول موج هیئت خاکمه دادگاه، طول موج گفته های
دکتر مصدق را بگیرند و مگانا "ممانعت نما یندا و گفته و
رد شده و نوشته بود. دکتر مصدق با زبیر خاست و دست ها به
سینه روبرو مجسمه محمدرضا شاه
" تعظیم می کنم به مجسمه محمدرضا شاه پهلوی که فرمان عزل
مرا داد و انگلیسی ها را آورد."
گفت و نشست - ته دلش از عقده مجسمه ها، محمدرضا شاه و پدر
محمدرضا شاه از این حیث خالی شد. حاضرین هم با طناً از
شنیدن این حرفها نا خوشنودند و عکس اسلملی ز طرف
رئیس دادگاه نشان داده نشد. کسی از صفا به فحش نداد.
سر تیب آ زموده هم در این باره دیگر دم نزد.
با این مقدمات و با توجه به اینکه همه روزها از جزئیات
جریان کار با زبیری و دادگاه مطلع بود عجب نبود که
محمدرضا شاه در هر فرصتی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به
دکتر مصدق بدیگوید. اما عمالش را به بدی تفسیر کنند.
فا اعتبار و ایا ولی الایبار.

دکتر مصدق با نوشتن ریاست محترم حفظ ظاهر کرد ولی
اعتقاد خود را راجع به غیرقا نونی بودن دادگاه تجدیدنظر
بنیان نکرد. به عبارتی دیگر با غیرقا نونی دانستن
دادگاه مزبور را تبرا علنی کرد. در شروع رتق و فتق
دادگاه در موا ر بدیدی که غیرقا نونی نمی نوشت سؤال
کردم گفت ما با این دادگاه همدتا سروکار نخواهیم داشت.
در تمام موا ر دکه بطور تکراری نمی شود غیرقا نونی نوشت
فعلاً" این دادگاه را علم کرده اند و هم خود را مشغول
رسیدگی می کنند.
(وکلای غیر نظامی با دکتر مصدق نمی توانستند ارتباط
برقرار کنند ولی واسطه ارتباط من بودم و دکتر مصدق را از
اقدامات آن مستحضر می داشتم و اولوا یحسان را به دکتر
مصدق می رساندم. همان طور که وکلا لشنا ما نیز به دست
آن ن رسید.

(پاسخ این نامه در اولین جلسه دادگاه تجدیدنظر
انکسایافت.

پایان

بقیه از صفحه ۵

چیزهای - با صلاح شما - قشنگ، امید بسته بودند. (این عذر خدما ت روحا نیون در مشروطیت را هم شما عنوان نکرده بودید و من هستم که به روشنفکر شما آوا نس میدهم) ولی بعد چه ؟

این واقعت را دیگر نمیتوانستند ندیده بگیرند که ز شهر یورما ۱۳۵۷ کتاب ولایت فقیه "آقا" و فرمایشات ضبط شده ایشان در هر کوی و برزن و سر هر چاه ز راهی، فراوان بدست می آمد. آقا یاقان به فکر نیفتادند که این رهبر آزادیخواه و استقلال طلب و دمکراسی شناس را کمی بهتر بشناسند؟ حتی اگر دنبال او بگردند نیفتادند که این رهبر آزادیخواه و استقلال طلب و دمکراسی شناس را کمی بهتر بشناسند؟ حتی اگر دنبال او بگردند نیفتادند که این رهبر آزادیخواه و استقلال طلب و دمکراسی شناس را کمی بهتر بشناسند؟

این طبیعت روشنفکری است. من کتاب ولایت فقیه را الان در برابر نظر دارم. چند صفحه آنرا ورق میزنم و آنچه را من با چشم های خسته و کارکرده خود می بینم، آقا آنها با دیدگان جوان و پرقدرت خود نمیتوانستند ببینند؟

صفحه ۵۲، زیر عنوان "طرز حکومت اسلامی": "حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که با ید رعایت و اجرا شود... شارع مقدس اسلام یگانگ قدرت مقلنه است هیچکس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع نمیتواند به مورد اجرا گذاشت."

این که حساب مجالس مقلنه، که روشنفکران مورد نظر شما از جنبه رستای خیزی آن شاکتی بودند.

اما در مورد دولت هم "آقا" بدون رودروایی در صفحه ۶۰ میفرماید:

"حکام حقیقی همان فقها هستند، پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق گیرد نه به کسانی که بعلت جهل به قانون (قانون اسلامی منظور است) مجبورند از فقها تبعیت کنند."

فقها هم چه کسانی هستند؟ آقای خلخال،

ناهه سرگشاده به آواره محفوظ الامضاء

آقای ریشهری، آقای خا منهای، پس بعد چه جای شکایت؟ تا اینجا "آقا" خلاف عهد نکرده است، و آقایان روشنفکرانی که حالا دست به دامن کمیسیون حقوق بشروسا زمان عفو بین المللی، برای جلوگیری از خونریزی های بی حد و حساب زعیم آن روزشان، میزنند، در صفحه ۸۷، با حروف به آن درستی ندیدند نظیر "آقا" را که میفرمود:

"ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم، این تکلیف از واجبات است. حتی از نماز و روزه واجب تر است. همین تکلیف است که ایجاب می کند خون ها ریخته شود." و این آقایان روشنفکران که بعد ها به عنوان عذرگنا ه گفتند: ما تصور میکردیم آخوند نجف را می قلم می شود و راه امور مملکت را بعهده رجال صالح سیاسی می گذارد، صفحه ۹۳ با بدنا بینا بوده باشند که با آن تیت در پشت "حکومت بروفق قانون" را ندیده باشند:

"چون حکومت اسلام حکومت قانون است، قانون شناسان و از آن بالاتر دین شناسان، یعنی فقها، باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرائی و اداری و برنامهریزی کشور مرا قبت دارند."

با زهم یک آوا نس به شما میدهم: میگویم آقایان روشنفکران با همه فراوانی کتاب "آقا" - یا بقول شما - ما نیفتست سیاسی "آقا" را بعلت گرفتاری شرکت در نظرات خیا بانی، وقت نکرده بودند و حوصله نکرده بودند بخوانند. ولی از وقتی قدم مبارک "آقا" را، با هیچ احساسی به خاک وطن رسید، کتاب "آقا" را اگر هم نمی خواستند بخوانند، از این طرف و آن طرف به آنها زورچپان میکردند، پس چطور هیئت رئیسه کانون نویسندگان ایران، در شهر مقدس قم، به پیشگاه "آقا" شرفیاب شدند و با اظهارشادمانی از اینکه دیو چوبیرون رود فرشته در آید، آغا ز طلوع صبح دموکراسی و آزادی قلم پس از شبان

تیره استیداد و اختناق را به خود و جناب آقا تبریک گفتند. عاظم آن نویسندگان و روشنفکرانی که در این شرفیابی حضور داشتند، تا آنجا که من به خاطر دارم، خائوسیمین دانشور - آقایان منوچهر هزارخانی - غلامحسین ساعدی - سیاوش کسرا ئی - نعمت میرزا زاده - جلال سرفراز - اسمعیل خوئی بودند.

برای رفع بیروت این تذکرات، بیجا نیست که شمه ای از ترانه های عاشقانه این روشنفکران شرفیاب - مشتکی از خروار - را برای تجدید خاطر، جنابعالی نقل کنم:

از آقای اسمعیل خوئی:

"من چه میگفتم ای دل غافل من این مرد به خدا میماند و اما مدد این مردم را انکار چون خدا میداند."

از آقای جلال سرفراز:

"می آیی... تا دروازه های بسته تاریخ را بگشایی بر مردمی که پیش از اینت به گرمی ستوده اند در فوران خون شهیدی که آزادی را ارج می نهاد."

شکوه پروازت را بر توده نگران خاک وطنم می بینم و بر جمجمه پوک خنیاگران مرگ که با اشاره چشمی از پایشان در انداخته ای درنگ اهت

آیینیهی می بینم، به وسعت آزادی..."

و از آقای نعمت میرزا زاده:

الای که یزدان پس از روزگاران پس افکند دوران، تو را آفریده نه هم خلق ایرا نتورا دوستدارند که خلق جهانی به مهرت تبیده زبان همه خلق ایران درودم تورا باد، ای رهبر برگزیده ملاحظه می کنید که حکم جنابعالی بر برائت

این با صلاح روشنفکران مخدوش و بسی اعتبار و باطل است. آنها نه تنها بی گناه نیستند بلکه گناهان مضاعف است...

نه تنها به مسئولیت و رسالت روشنفکری خود که هدایت جامعه در راه صحیح بوده است، عمل نکرده اند، بلکه خود در نهان سیاست کوردلی به بیراهه رفته اند. آقایان حتی اگر دنبال خمینی نمی رفتند و بخواهند نظاره گری اکتفا می کردند گنا هکار بودند، زیرا در این صورت مسئولیت روشنفکری خود را زیر پا گذاشته بودند. البته، میدانم که خوا هید گفت - هما نظور که به صراحت تاء کید گفته اید - که دست و پا لشان بسته بود، آزادی بیان و عقیده نبود و رژیم بسته آنها اجازه شکفتن و شکوفانیدن نمی داد. اما اجازه بدهید از شما بپرسم: مگر روشنفکران قرن روشنائی فرانسه تحت چه رژیمی زیر بنای فکری انقلاب کبیر فرانسه را آماده کردند؟ لوثی چها ردهم و لوثی با نزد هم خیلی آزادی خوا ه و آزادی منش و آزادی پرور بودند؟ تا زه بعد چه؟

این نویسندگان و شاعران و هنرمندان و فیلسوفان ما، که مدعی بودند نهال استعداد آنها را با سانسور و خفگان خشکانیده است، چرا بعد از پایان سانسور و خفگان، شاهکارها را بیرون ندادند؟ میگویند دوران آزادی - دورانی که مثال آقای جلال سرفراز در نگاه رهبر آیینیهی می دیدند به وسعت آزادی - "دیری نیاید، بسیار خوب، ولی بپرسید: در این چند ساله که اکثر این گل های سرسبید ما به محیسط آزادی غرب کوچ کرده اند و تیغ بیدریغ آن سانسور استعدا دکش را بر گلو ی خود احساس نمی کنند، چرا زلال چشمه فیاض طبع راسازیر نمی کنند تا مردم تشنه لب ما عطش چهل پنجاه ساله خود را فرو بنشانند؟ و آخرین لکه سیاهی که بر عنوان و شهرت روشنفکری آنها مانده، اینست که هیچکدام رضایت ندادند، ندیدند، زبلائی که در نزول آن سهم داشتند، در طول این سالهای مصیبت، در یک مصاحبه، یک سخنرانی، یک مقاله به اشتباه خود اعتراف کنند.

با احترام شایسته



همزمان با اعتراف شدید به روزنامه نگار، چون برداشت یک روزنامه معتبر عربی را از وقایع اسفانگیز ایران و از جمله جنگ خلیج فارس، برای اطلاع خوانندگان خود لازم دیدیم، به همین شیوه متوسل شدیم. آقای غروی، هما نظور که خودتان اشساره کرده اید در دنیای بی اخلاقی زندگی می کنیم که افراتحصیل کرده و اهل مطالعه برای راضی نگه داشتن خریداران اسلحه یا نیروگاه و هوا پیمای در یک حقیقت تاریخی دست میبرند. فعلاً دست ما بسته است و رژیم آیت الله خمینی که زور و زوری دارد، از عنوان "عربی" خلیج فارس نااحت نمی شود. در نتیجه تنها وسیله ای که در اختیار داریم فعلاً اعتراف در حد توانائی است. اگر هر ایرانی مثل شما در هر مورد، به استعجال کنند، تا ما جعلی اعتراف کند، به یقین اشترات آن را خواهیم دید.

گروهی عنوان "خلیج عرب و پرسیک" را گرفتند و اکثریتی به عنوان "خلیج متوسل شدند. در حال حاضر که اخبار و تفسیرهای مربوط به "حنگ خلیج فارس"، در تمام روزنامه ها و رادیو تلویزیون های اروپا و آمریکا و آسیای بطور روزمره درج میشود، برای ما دورا ه بیشتر نمی ماند: یا از ترجمه و درج تفسیرها و گزارش ها و مباحثه ها بکلی خودداری کنیم، زیرا به ندرت اتفاق می افتد که روزنامه ای جز لفظ "خلیج" به کار برده باشد. و یا اگر آگاهی هموطنان را به برداشت روزنامه نگاران و مفسران سیاسی جهان از جنگ خلیج فارس لازم میداند، با "فارس" در پرا نتر، بعد از لفظ خلیج، این تقیصه را جبران کنیم. در مورد مصاحبه آقای دکتر بختیار رئیس

آقای بختیار هم؟!

خود را برای تحمیل این عنوان جعلی به کار بردند. محمدرضا شاه انصافاً برای مقابله با این بسیج عمومی کشورهای عربی کوشش بسیار کرد. اما منما بیندگی های سیاسی و کنسولی ایران در کشورهای خارجی مکلف شدند که در هر مورد نا ما اعتراف به استعمال این نام جعلی بنویسند و از گواهی اسناد تجاری یا صحه گذاشتن بر هر سندی که در آن از نام جعلی استفاده شده باشد خودداری کنند. بهر حال بر اثر این تدابیر بی نهایت وجدان روزنامه نگاران خارجی بود که حدفاصلی را اختیار کردند.

ریشه دارتر از آن است که با یکی دوا اعتراض پراکنده حل و فصل شود. این جعل نام نه تنها است و نه محدود به تنها روزنامه های عربی می شود. آغا ز این ماجرا به سالهای اول دهه ۱۹۵۰ بر میگردد و جاعل اولیه سرهنگ جمال عبدالناصر بود که برای کسب اعتبار روبرو کرسی نشانند فکر اتحاد بزرگ کشورهای عربی از یک طرف و از طرف دیگر بعلت خصومت با محمدرضا شاه به این جعل تاریخی دست زد و کشورهای عربی هم برای عقب نیفتادن از قافله مدافعان تاسیونالیسم عرب تمام فشار

بقیه از صفحه ۱

بدین سان بود که ایالات متحده به همه سفارتخانه‌ها پیش درجیان توصیه کرد که در آن ماه‌ها با شاکا مل به سربرند، نیز به شهروندان خود سفارش کرد که از سفر به جمهوری اسلامی با کشورها شکی که تروریست‌های رژیم تهرانی در آن دستی نسبتاً با زدن خودداری ورزیند، بدشواری می‌توان تصور کرد که رژیم تهرانی در خلیج فارس دست‌به‌آستین نظامی گسترده‌تری علیه آمریکا بزنند، ولی تصور اینکه به شیوه‌های خاص خود غائله‌های تروریستی چون بمب‌گذاری، قتل آدم‌ربایی، برآه‌اندازد یا موشکی به سوی کشتی‌های بازرگانی و اسکله‌های بازرگاری بیندازد، چندان دشوار نمی‌نماید.

همه از رژیم تهرانی ساختار است. اما آیا رژیم تهرانی خواهد توانست با چنین کارهایی یا دوختن کجنگ ویتنام را در افکار عمومی آمریکا زنده کند؟ آرزوی این چنین در رژیم تهرانی پرورده می‌شود، ولی امکان تکرار تاریخ آیا وجود دارد؟

نگاهی به شرایط عینی کجنگ ویتنام در آن می‌گذشت، امکان مقایسه‌ای را با رویدادهای خلیج فارس فراهم می‌آورد، لیکن نه بدین منظور که شباهت‌های دو رویداد دبرجسته گردودرکنار هم قرار گیرد و نتیجه‌ها می‌نماید دست‌آید، بلکه بدین منظور که نشان داده شود و صحنه و دورویدا دودوروحیه‌ها کم‌برد و جنگ چقدر نا هما نندند.

درس‌ها سر تاریخ جنگ ویتنام - چه در آن زمان که فرانسویان در آنجا به جنگی استعما رگرا نه دست زده بودند و چه هنگامی

مقایسه دو جنگ

که آمریکا ثبات‌ناشین آن‌ها شد - نیروهای انقلابی ویتنام یک انسان بی‌گناه را به گروگان گرفتند، یک سفارتخانه را متفجر نکردند، یک بی‌گناه را به قتل نرساندند. بیامدهای بعدی جنگ ویتنام به کناره‌ها، ولی جنگ انقلابی مردم در آنجا ایالات متحده را در موضع کنیاه قرار داد و به همین دلیل جنگ نامیرده یکی از متفجع‌ترین جنگ‌های تاریخ نام گرفت - همچنان که امرای جمهوری اسلامی در ادامه جنگ با عراق چنین مفتی را شایسته جنگ کنونی کرده است.

ولی امروز آمریکا برای گونمالی رژیم که می‌بندد فقط با بیدار زنگ تغذیه کند، دست‌به‌آقدام محدود نظامی می‌زند، افکار عمومی جهان اکثر آن را ستایند، دست‌کم قابل درک می‌شود، اگر ندانی در محکومیت اقدام آمریکا برمی - خیزد، انگیزه‌های سیاسی دارنده‌انگیزه‌ای اخلاقی، حال آن که در جنگ ویتنام، آمریکا پیش از آن که از حیث نظامی و سیاسی وجا هت خود را از دست بدهد، از حیث اخلاقی محکوم شده بود. دادگاه‌ها را سل راهم به یاد داریم، آیا لحظه‌ای می‌شود فکر کرد که دادگاه‌ها با آن وزن و اعتبار برای دفاع از جمهوری اسلامی تشکیل شود؟

ما چرا جوئی رژیم تهرانی در خلیج فارس و جنگ ضد استعماری مردم ویتنام فقط از حیث اخلاقی و انسانی نا هما نند نیست.

نا هما نندی مهم دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه سرزمینی تقریباً بی‌سودن زیربنای تکنولوژیک امروزین، قدرتی برخوردار از بالاترین سطح تکنولوژی را به جانش خود و سرانجام آن را به زانو در آورد.

اما جمهوری اسلامی، به رغم بیدتولوژی و ایستاده‌ای که تا کم بر آن است، در عین حال بیدتلفش به تکنولوژی مدرن وصل است. اقتصاد مرفعی آن از اصول نفتی تغذیه می‌کنند که از مدرن‌ترین سرین با یانه‌ها به با زا رهای جانی فرستاده می‌شود، نیز جنگ آن با عراق بدون این در آمد هونز کلان نفتی تصور پذیر نیست. در ویتنام زیربنای وجود نداشت که با از بین رفتن آن بتوان توا زن رژیم مردم را از زمین برد، ولی جمهوری اسلامی اگر تا سیاست مدرن نفتی و بندری مهم خود را از دست بدهد، نه تنها نمی‌تواند جنگ را ادامه دهد، بلکه قدرت ماندگاری خود را نیز از دست خواهد داد.

هر قدر در مقایسه بین دو عمیق ترسیم ، نا هما نندی‌های آن‌ها برجسته تر می‌شود، زما مداران رژیم تهرانی با فرا خواندن کابوس جنگ ویتنام شایده لحظه‌ای بر افکار عمومی آمریکا تکانی وارد آورند، اما این لحظه فقط همان یک لحظه است. افکار عمومی آمریکا نیز فرصت مقایسه و قدرت تشخیصی از آن را دارد.

بنیادهای بزرگ مالی، بازرگانان بزرگی که صادرات و واردات را در انحصار خود دارند و هر کدام از طرف آدم‌های جناح‌های ذی نفوذ سیاسی حمایت می‌شوند. این‌ها بعضاً "همان استفاده کنندگان از آشفته‌بازا اقتصاد هستند، اما علت این آشفتگی نیستند. علت در جای دیگری است و به تهرانی است از زبان محسن نوربخش رئیس سابق بانک مرکزی جمهوری اسلامی بشنویم.

وی در مقاله‌ای در روزنامه کیهان (۲۸ خرداد ۶۶) می‌نویسد: "از ابتدای سال جاری قیمت بعضی از کالاها و خدمات افزایش یافته‌اند. افزایش یافت: بنزین، نفت، گاز، زوئیل، آب و برق عمده‌کالاهای است که دچار افزایش قیمت شده‌اند... وزارت نفت برای تأمین بودجه مورد نیاز خود قیمت فرآورده‌های نفتی را تا صد درصد افزایش داده است."

رئیس سابق بانک مرکزی می‌افزاید: "خلاصه آنکه در سال ۱۳۶۶ در کنار سیاستهای مالی دولت که به صورت کسر بودجه خود به تنهایی اولین عامل تورم در جامعه است، دو عامل دیگر نیز تشدیدکننده"

چنین وضعیتی شده است: نخست افزایش قیمت‌ها بنظر رسمی از سوی دولت، دوم اتخاذ سیاست‌های پولی انبساطی. (مقصود رئیس سابق بانک مرکزی از "سیاست‌های پولی انبساطی" به زبان ساده همان چاپ اسکناس بدون پشتوانه

بازار دلخواه دزدان

بقیه از صفحه ۱

"اما گوئی که چند لحظه بعدا بین اشاره خسود را به "بولدراها و گردن کلفت‌ها" فراموش کرده‌باشد، توضیح می‌دهد: "الان تمام خرده‌کاسب‌ها و دیگران که با بیدپولشان در بانکها با شد، در صندوق‌های قرض الحسنه است..."

مبارزه میان بانک مرکزی و صندوق‌های قرض الحسنه، تنها رقابت یا همجوشی میان دو مؤسسه مالی نیست، بخشی از مبارزه قدرتی را تشکیل می‌دهد که جناح‌های حاکم در جمهوری اسلامی را در برابر یکدیگر قرار داده است.

دولت اسلامی در این مبارزه دو هدف عمده دارد: نخست اینکه همه مراکز دیگری را که ممکن است به صورت کانون قدرت مالی در آیند از بین ببرد و بدین وسیله سیاست پولی را تماما در انحصار خود در آورد. این، در نخستین نگاه، حق هر دولتی بنظر می‌رسد. ولی در مورد جمهوری اسلامی مردم حق دارند اختیار پول خود را به دست دولتی ندهند که هیچ معلوم نیست با آن پول چه می‌خواهد بکند.

در حکومتی که اموال مردم را مثل آب

خوردن ممانده می‌کنند، چه کسی می‌تواند اطمینان داشته‌باشد که همین فردا اعلام نشود که مثلاً "سپرده‌های بیش از ۵ هزار تومان، تا اطلاع ثانوی، به وسیله صاحبان آن قابل برداشت نیست؟ الزام‌های جنگ، به خطر افتادن حکومت اسلامی و دست‌و‌پا‌های آن‌ها از این دست همیشه در دسترس حکومت وجود دارند تا بدان وسیله بتوانند هر کار را - هر چند هم مخالف فقه اسلامی و مغایر با قانون اساسی باشد - انجام دهد.

هدف دوم حکومت اسلامی در پیکاری که بتازگی علیه‌گرا نی یا به قول خودش، گرانفروشی، برآه‌انداخته است این است که نگاهها را از بی‌کفایتی دستگاه دولتی در اداره درست‌آمور منحرف گرداند و به سمت‌های متوجه سازد که در این به هم ریختگی اقتصادی اگر سهمی داشته‌باشند این است که مانند دزدان با زار آشفته استفاده می‌کنند. درست است که دزد از با زار آشفته استفاده می‌کند، اما درست نیست که علت آشفتگی با زار را متوجه دزد کنیم.

صندوق‌های قرض الحسنه، مؤسسه‌ها و

درخواست اشتراک

بهای اشتراک: یک ساله ۱۲۰ فرانک فرانسه -

شش ماه ۱۲۰ فرانک فرانسه -

دانشجویان نصف قیمت

اینجانب (نام و نام خانوادگی به فارسی و به حروف لاتین)

نام خانوادگی:

Nom

نام:

Prénom

آدرس:

آدرس: (نام و نام خانوادگی به فارسی و به حروف لاتین)

مایل منشریه، قیام ایران را به مدت یک سال (به مبلغ فرانسه) به کتابخانه منشریه به حساب پستی منشریه ارسال می‌کند.

تاریخ: امضا

شماره حساب پستی:

QYAM IRAN
C.C.P No: 2400118/E
PARIS

شماره حساب بانکی:

QYAM IRAN
Crédit du Nord
78, Rue de la Tour
75116 Paris
Compte No: 11624700200

توجه لازم

شما دارید تقاضای اشتراک را به آدرس قیام ایران ارسال فرمائید. نامه‌های که به آدرس حساب پستی یا بانکی فرستاده شود، بدست ما نمی‌رسد.

است.

بدین ترتیب این پرسش مطرح است: آیا می‌توان به دولتی اعتماد کرد که نخست وزیر آن در ۱۶ مهر ۶۵ شایعه "افزایش بهای بنزین را تکذیب کرد و سپس در آغاز سال بعدی بهای بنزین را - نهاده، نه بیست، نه پنجاه بلکه صد درصد افزایش داد؟

و حالاً وزیر اقتصاد و دارائی همین دولت بی کفایت مورد حمایت امام "بیاد در غیغ می‌اندازد و می‌گوید با خلالگران در اقتصاد کشور به عنوان جناح تکسار اقتصاد دی زمان جنگ برخورد می‌شود.

انگشت اتهام را با بیدیه‌سوی این مسرد شیا گرفت و گفت: بزرگترین جناحیتکار اقتصاد، خود دولت جمهوری اسلامی است، شایدا این حیث متهمان دیگری هم باشند. ولی متهم ردیف اول حکومت اسلامی است که این آشفته‌بازا را دلخواه دزدان را درست کرده است.



بقیه از صفحه ۱

حالا که غرش طوفان را در خلیج فارس می شنوند و حس میکنند توپ های آمریکا آنقدرها هم خالی نیست خودشان را با خسته اند و به دست و پا افتاده اند. تاکار به جا های باریک تر نکشد.

در نیمه راه گیلان و تهران، نزدیک رودخانه سفیدرود، بقعه و گنبدی وجود دارد معروف به اما مزاده ها شمشک گیلک ها بلهجه خودشان آن را "اما مزاده هشم" میگویند. در روزگاری که هنوز تومبیل وجود نداشت و جاده های اتومبیل روستا خسته نشده بود مردمی از روستا شیان گیلان با قاطرش با رزیتون به شهر میرید. اتفاقا آب سفیدرود طغیان کرده بود و موج تند رودخانه چیزی نمونده بود که گیله مرد را با قاطر بگسلاند و ببرد. مردک از هول غرق شدن، پیش خودش نذر کرد که اگر سالم ماند و به آن طرف رودخانه رسیدنیم از بار رزیتون را وقف اما مزاده ها شمشک کند.

وقتی خطر گذشت، همان طور که طبیعت اکثریت افراد بشر است، ادای نذر بر سر گیله مرد دشوار آمد و محملی برای طفره رفتن تراشید و با خود گفت اما مزاده هاشم که رزیتون نمی خورد، رزیتون مرا میخواهد چه کار کند؟

با رزیتون را به شهر برد و فروخت و بطرف روستای خود برگشت. تصادفا "در راه طوفانی سهمگین برخاست. باران شدیدی باریدن گرفت و وسیله از کوه سرا زیر شد و قاطر غلتانند و برود. مرد بجز حمت خود را از کوه بالا کشید و پشت تخته سنگی پنهان شد. در این ضمن رعده شدیدی غرید و برقی در آسمان درخشید. گیله مرد خیال کرد آسمان چراغ روشن کرده است تا او را پیدا کند و البته تمام این قضایا را ناشی از خشم اما مزاده ها شمشک نیست. در حالی که به شدت ترسیده بود گفت: "شورشور بکودی می قاطرک بگریدی... گورگور بکودی مگره بگرسنی... چراغ و اثران کنی مگره

دودوزه بازی

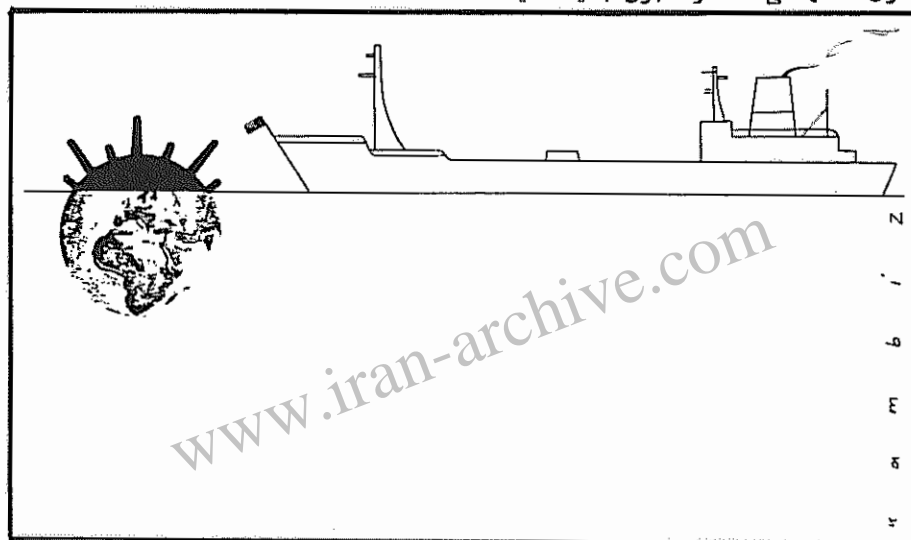
میکنند و دلشان میخواهد ایران به صحنه جنگ های از نوع جنگ کره و جنگ ویتنام تبدیل شود ولی آن دسته یی که فعلا تسلط دارند و خط سیاسی حکومت را ترسیم میکنند بقول استالین "انقلابیون ما رگارینی" اند. نقش انقلابی را بازی میکنند و فحش به آمریکا میدهند ولی از زیربای آمریکا شایه لاس میزنند و به او شنگتن پیغام میفرستند

که شما این فحش ها را به دل نگیرید. این ها وسیله کسب ما است. دکانی را که گشوده ایم تنها با صلوات و تکبیر نمی توان گرم نگهداشت. فحش دادن به آمریکا باعث رونق این دکان میشود و لو آن که اصل

بیای... یعنی شرش کردی و قاطر هم را بردی. قرق می کنی که مرا بتراستی چراغ روشن می کنی که مرا پیدا کنی... بعد رو کردی طرف اما مزاده ها شمشک میخسته به ملامت گفت: "یا اما مزاده هشم... قاطرانت بگم... برای دوتا دانه زیتون که آدم نکش !!!"

زبان حال رهبران جمهوری اسلامی در پیام های محرمانه یی که به او شنگتن میفرستند همین است که قاطر را نبود کار به توپ و توپخا نه بکشد. جنگ زرگری بله، جنگ واقعی نه!

بقول اصغها نیها آن طرف جوی با یست. یک



دکان آمریکا شایه با شد و کالای آمریکا شایه در آن بفروشد! داستان "ایران گیت" را که بخوانید می بینید قسمت عمده مذاکرات بر محور استخا ذسیا ستی دورنگ دور میزند. سیاستی که رویش یک رنگ باشد، توپش رنگ دیگر، در ظا هر سیاستی ضدا آمریکا شایه جلوه کند و

فحش بده، دوتا فحش بستان، دست به یقه شدن و پیراهن جردادن نداشته باشیم! درس خنان آشکار رهبران جمهوری اسلامی نیز اگر دقت کنید مضمون همین پیام محرمانه نهفته است. البته در جمهوری اسلامی کسانی هستند که اشتعال هر چه بیشتر شعله های جنگ را در خلیج فارس آرزو

در باطن از طرف آمریکا تغذیه شود. بطوری که قرآشن نشان میدهد این سیاست را آمریکا شایه هم پذیرفته بودند و اگر حریفان دست به کار نمی شدند و پیرده از روی روابط پنهان بر نمی گرفتند کارها آنطور که با یدوشا ید پیش میرفت لکن بعد از رسوایی "ایران گیت" دیگر آمریکا نمی توانست آن بازی را ادامه بدهد. نه روابط خارجی آمریکا اقتضا میکرد که آن دودوزه بازی دنبال شود و نه ملت آمریکا چنان سیاستی را تاب می آورد. در آمریکا، مثل هر جای دیگر، آرمان ها و اصول اخلاقی ممکن است در زدوبندهای پنهان سیاسی واقتضای زیرپا گذاشته شود. منتهی چنین زدوبندهای بی بمحض آن که آشکارا رشا اعتبارا رخود را یکبار از دست میدهد و مثلاً "دولت آمریکا نمیتواند در حالی که کوشش زیادی به کار برده است تا خود را از آلودگی های ماجرای کشیف "ایران گیت" پاک سازد، دوباره در همان لجن سرفروبرد.

درک این نکته برای آخوندهای ایران و بطور کلی عناصری که با فضای عمومی کشورهای دموکراسی و محظورات دولت در این کشورها آشنا شایه ندرند میسر نیست. بهمین جهت در محاسبات خود دچار اشتباه میشوند و ناگهان با اوضاعی برخورد میکنند که انتظارش را نداشته اند.

"تایم" مینویسد: "در قبال پیغام های محرمانه یی که از تهران به او شنگتن میرسد، مقامات رسمی آمریکا میگویند ما در زمینه ارتباط با آیت الله خمینی و اطرافیان وی تجربه های زیادی اندوخته ایم و دیگر نمی توانیم بازی دودوزه آنها را تحمل کنیم. رفسنجانی اگر میخواهد با آمریکا کنار بیاید باید پسر راه دیگری انتخاب کند."

این هم اشتباه آمریکا شایه است که آخوندها را نشناخته اند و نمی دانند آنها بازی دیگری، غیر از "دودوزه بازی" بلد نیستند.

در پارلمان اروپا

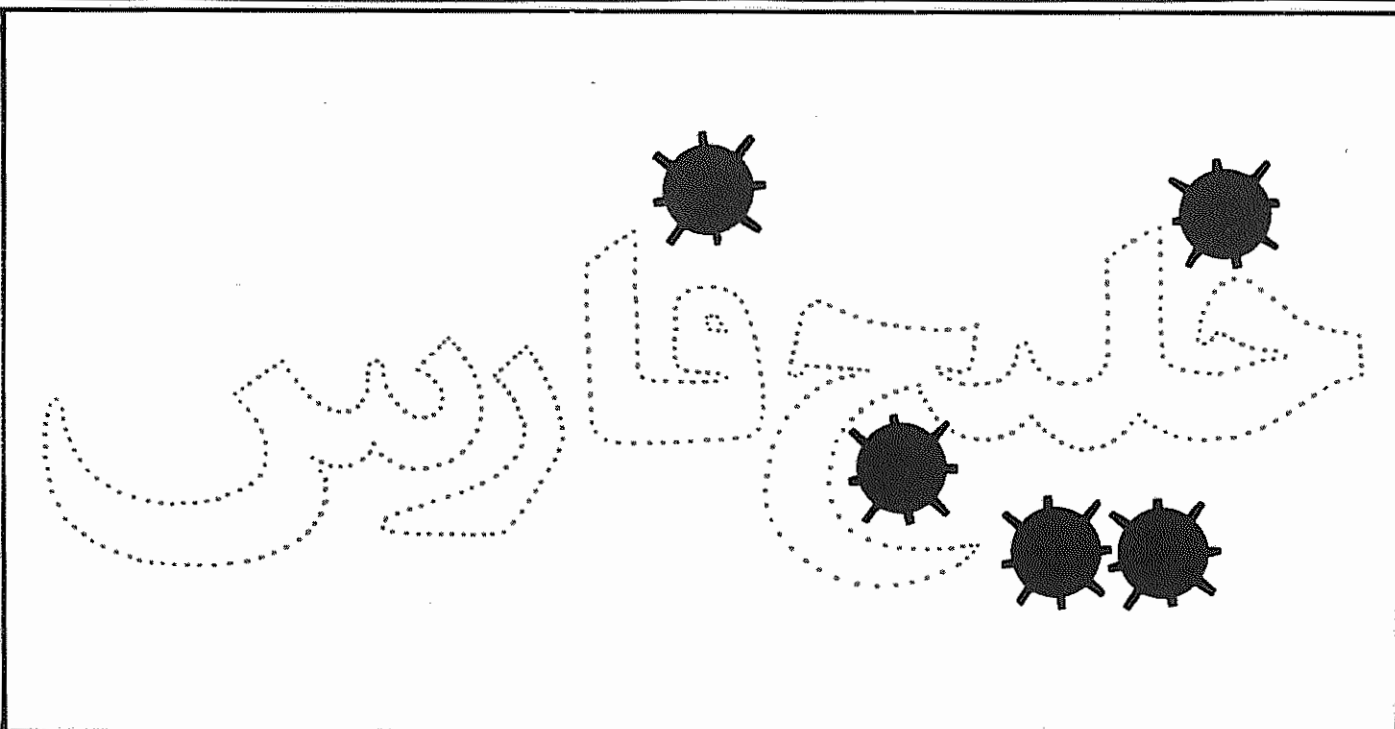
بقیه از صفحه ۳

چ - از کوشش های دبیرکل سازمان ملل آقای پرزدو کوئیار که از راه مذاکره سعی در پیدا کردن راه حل دارد حمایت می کنیم.

ح - معتقدیم که اقداماتی که تاکنون انجام گرفته جنبه موقت دارد تا اقدامات نهائی با شرکت تمام کشورهای درگیر در کار سازمان ملل انجام گیرد.

خ - تا کید می کنیم که منافع مشترک حکم میکنند تا یک سیاست هماهنگ تاء مین انرژی پایه ریزی شود و با یک اقدام هماهنگ خطرات تاء مین انرژی برای با زار مشترک تجزیه و تحلیل گردد.

د - از رئیس پارلمان تقاضا داریم مفاد این لایحه را به شورا و کمیسیون اروپا، دولت های ایران و عراق و دبیرکل سازمان ملل ابلاغ نماید.



ایران هرگز نخواهد مرد

نشانی:
QYAM IRAN
C/O G.B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE